



C.

MS BW  
IVANOV  
0078

001608960



78

Mo'jnu'a-i-ta'rikhāt.  
(chronograms)

c.

Johnston & Co. Inc.  
New York



مجموعه تارکات

78

Lucknow.  
10/18/26  
W.I.

هو نصیر  
این مایه فقر

بسم الله الرحمن الرحيم

بر فلک ماه نو چو ظاهر شد در دل اند غم خواب ایام  
پس نوشتن ترا سر و ظاهر غم آل عبا ازین ایام

مخلع گشت چونند علیک دل احباب آمد خرم شود  
پی تاریخ او نوشتن اظهر شده این حکایت از خیر باد

مصطفی خان بهایون <sup>اقبال</sup> چون رسیدند لصد جاہ <sup>جلال</sup>  
 بہ تاریخ رستم زو اطر <sup>۱۲۶۴</sup> آمد از جاہ حجتہ اقبال

وفات

در عین شبای دیش میرن چون عازم خلعت شد عالم  
 اطر بنوشت بر مرارش <sup>۱۲۶۴</sup> یکشنبہ و عشرہ از محرم

وفات

بشق پیر و محمد خفیت پسندید رسم تہای او  
 پی سالار خیش اطر <sup>۱۲۶۴</sup> نہ بہ تہا تولای او

چون فرسا و باطر حلو <sup>۱۲۶۴</sup> شک عالی نمیکایت  
 بہ تاریخ رستم زو اطر کام این شکت ز حلو است

بہ تاریخ رستم زو اطر



دولت و جاه و طلال و اقبال دارد امروز در حشمت پویا  
در حضورش تو بخوان ای <sup>۱۲۶۴</sup> ارجمندست ز دولت کوا

ش نخل خون افصال <sup>بشنید</sup> سید احمد علی گشت <sup>بشنید</sup> شادان او  
ز پی تاریخش اظهار خند قال <sup>۱۲۶۴</sup> گفت از اقبال و جاه احمد علی خان <sup>ارجمند</sup>

صبا از فطاطی که دارد دل ارباب معنی میفرساید  
چو اطرار حلیمی خوش تر <sup>۱۲۶۴</sup> سسی از خوردنش دل می شکند  
پی نامیخ ان خواندن <sup>۱۲۶۴</sup> حلیم خوش کوار از به چه زید

از سخن سخن بلیغ امروز روح معنی چه یافت تنفیج

خداوند

در دعا خوان این روانه باد احباب<sup>۱۲۶۴</sup> از بلخ فصیح

در

منبع فضل و کرم مطهر علی خاها  
بکر و فیض و عطا و جود و اند  
از پی بدح و مثالش اظهر خدای  
لغت باد و امطر و جلع و جاده

در

نواب فلک نوال امروز در کام چو فیت فضل مثال  
اظهر تو بخوان برای تاریخ از جاده اند محبت اقبال

در

میر معصوم را چو پیاپی داد اس شش حج از پیام ظل  
پس نوشتن ترا سزود که تاریخ ان غصب از ان

خداوند



روز افزون برای این محسن

فتمت حضرت صمد با دا

۱۴

پس بخوان در حضور او

عام احلاق تو ابد با دا

۱۴۶۴

خلوت

بست اکنون خنای بخش

بست جان و کعبه امان

بر عاصم علی قاضی

۱۵

شد فخلع ز اوج محبت

با دافزون لایم حاجه و

بست در طاع بهایوش

فضل و ارفاق این و متعال

خلوت بیواره شد امروز

از عطای شیشه مبارک

انظران محسن نخت نیاو

وید با حاجه خلعت اقبال

در دعایش روز است خواند

از رده مال باد مالا مال

۱۶ جعفری یکم بود خلد برین فزایش  
 ۱۲۶۴ قبل است شد اندر نام او خاص  
 ۱۲۶۴ جعفری یکم بقرب فاطمه دارد مقام

۱۷ شد خلع از عطای بادشاه  
 ۱۲۶۴ خان عازمت فی صوله  
 روزم اظهر فی تاریخ او این چه شریف اراکین

۱۸ چوار و رد کلام السدواب  
 ۱۲۶۴ جوان طابع رفق اکاهه  
 ۱۲۶۴ توای اظهر جوان از تاریخ  
 ۱۲۶۴ کلام حق بیک شب هم فرمود  
 ۱۲۶۴ دیش و شش بان با اید



چوان پاک و بحر سخی مین جو پیغام اجل سی وای دوبا  
پی تاریخ مرگ اتفاقی رواطری کنشائی دوبا

بمایون خلعت خشتیکری شش عطا فرمود چون خاقان عالم  
بر ابراهیم علی ما شمت داده که آید رست تا سامان عالم  
زینی این راه فرزند اقل که خورشید از لطف عنوان عالم  
سودا این منصب عالمی مبارک بنش جادوان فرما عالم  
توای اطریشی تا بخش مجازان ایی بخش عالم

بوی بنی علی جی جراح بخش حال سوشاد و اورا ادا  
روا طریک نشی تاریخ اولی فی کیا علی جی لک

بر ارجه لعل حی امروست عطا فرمود خوش جانان عالم  
 چه خلعت خلعت بختگیریست که افریدار و سامان عالم  
 چه در مدح فخلع حرف رانم که او آمد پی احسان عالم  
 راضای نمایا نشی یک یک است که امروزه چگونگی نشان عالم  
 چنان عالم است افعال و نوازش که هر عامی به ارضان عالم  
 بیه خوش اید اخلاق کرمش شود و بوی بهارستان عالم  
 چراغ جوان نوازش و نه نیست مره افرو و اندر خوان عالم  
 درین جزو زمان مثلش میباشد که ننوشت در دیوان عالم

نوازی اهر بخوان در مدح و تالیخ

که بخینه بند سلیحان عالم  
 ۱۲۶۴



۳۶

ان مشرح کشت این معیار <sup>از کمال جهد و کرم و من</sup>  
 است سعد الله اسم پاک <sup>از شرف دارد نور جان و تن</sup>  
 از کمال و فضل و تقوی بی نظیر <sup>در لطافت خاطرش شگفت</sup>  
 بخوانم مقتدای فاضل <sup>فاضلند مایلند اندر سیر</sup>  
 سخن بخی حوامد پیشوا <sup>صد شرف شد اندرین فرضه</sup>  
 تران را هم زده تش افتخار <sup>فیض او از بند ملک ختن</sup>  
 پس تو از خبر معیارش بخوان <sup>امدایش معیار مطبوع سخن</sup>

۳۹

بیت الهامی دوم

چونکه لا و دو خانم آن قصری بی اندر <sup>کرد تعمیر از عنایت جناب کرم</sup>  
 بر فرازش هر نارنج این رقم مایه <sup>با و این قصر از برای نام ال عبا</sup>

۴۱  
 آنکه مدبر ملک هست بدو لایق  
 عام اردو در ملک و فیض سالی شود  
 مسجد اقصا و ده چوب چار است  
 جلوه کراندر این فیض تباری شود  
 وقت بنالین همی عامه اهل تو  
 از پی عبد اللطیف خدای شود

۴۲  
 از پس خسته چو که فضل الله  
 کرد تقدیم رسم بسم الله  
 بهر تاریخ او نوشت اطر  
 که مدرس بود و فضل الله

۴۳  
 چو فضل الله بعد از خسته آمد  
 نمود آغاز علم ز در افروز  
 پی تاریخ سال این شارت  
 نوشت الله که رسم الله نوشت

۴۴  
 چو در پی نور نبی است این  
 زنی ترفیع برادی عفتش  
 چو در پی نور نبی است این  
 زنی ترفیع برادی عفتش

چو در پی نور نبی است این  
 زنی ترفیع برادی عفتش



تاریخ سالش بافتار گفت <sup>۱۲۹۷</sup> از برای ماتم ال عبا ابن قریاد

برای سلی از کاهل سلی <sup>۱۲۹۷</sup> و چون صد خسته کرد از آدم خسته

نوشته اندری تنگ <sup>۱۲۹۷</sup> که تاریخ خوانده اند که راجه سلی خسته

و بنی صرح کوا الفز <sup>۱۲۹۷</sup> ابادی نه چو دری باشد بس

۱۸  
او چون کرد فضل السد <sup>۱۲۹۷</sup> پی جشن طرک است ندمت افزا

نوشت اطهری تاریخ این جشن <sup>۱۲۹۷</sup> که شمع کارالی از کل افشا بود

چو رسم السد ختون <sup>۱۲۹۷</sup> رسم السد ختون کشت تاریخ در

۴  
بی که صحت <sup>۱۲۹۷</sup> بیوایی ساطر اندک مال فکر

سوی تو بی آب <sup>۱۲۹۷</sup> بیوایی ساطر اندک مال فکر

بیوایی ساطر اندک مال فکر <sup>۱۲۹۷</sup> بیوایی ساطر اندک مال فکر

چو اسرار و طریق گردید جمع  
 بد صورت ان قوت معنی شد  
 تو اطر جان از پای ان  
 که این روح یاقوت معنی شد

در ریاض عالی رضا یک است  
 لولو کلاما سوار بر همه شعر  
 پیش بر کلمه سنج و دانشمند  
 است نقش و کار بر همه شعر  
 از فراوانی بها و ضیا  
 شده رشک بهار بر همه شعر  
 بهر اظهار حسن تحقیقش  
 در صبا کین یادگار بر همه شعر  
 هست در خلوت سخن میجا  
 مونس و غلسار بر همه شعر  
 کسی که گفت که هست در معنی  
 در دل او نگار بر همه شعر  
 در خالین صاحب ستمی الدنیا  
 خواند خوش بار بار بر همه شعر  
 به طاقت نوشت و بیایه  
 تا بر دستار بر همه شعر



پس تو اهر بخوانی تاریخ کو بر ابدار سر همه شعر  
رسم خسته فرزند چون عیسی کردار عنایات خاص و پاک سجا  
بهر سال تاریخش روزی که جلوه ببار آوردند و می کل این  
دانش طاهر این حس با چون این عروس و نور جلوه  
اهر برای تاریخ خواهر این بر بدست شرف بهای تو باد این نو  
و رحمان آمد چون فرخنده شد مانی در زال افزون از حدت  
از عنایات خایب گریا ثبت بر نامش کمال سمدت  
تا تاریخش پوشد اهر بیکر مانت از تعلق که طفره لا محنت  
در حسن طوی نوا این جلوه نه در یکف میامد زمره ترانه بر لب  
ز نوله های پر دین بر جدت بریا خارج نوار اینک از دمی سبد  
عشق را عراق این داده شاد بر عیش و سرور عشرت نواب

۵۴

۵۵

۵۶

۵۷

۵۸

۵۹

یعنی بگوید و ناز النون عود و نوشاد  
 اقبال به خدمت پیش آمده ماری  
 اهل تویم بمن عرض از بد سال تاراج  
 می شد و همان یاد ایامین دور

اندرین محفل اگر اندیشه سر  
 فخر و ارام بنمایا بگیران <sup>یاد</sup>  
 خواند بر مطرب نقول اهل خدمه  
 حسن محفل با قدم <sup>۱۲۶۴</sup> ستایش

همین در خدمت اقبالند  
 پیامی هست بعد از غرض  
 قدم رنج بکن در حشمت  
 نشا طاشه تکلیف اجاب <sup>۱۲۶۴</sup>

در مدایه اچو کشند کشت  
 نردون اندر همه قطع امید  
 غم مخور رجم کند اهل حق  
 که بود پاک جنون خوشید <sup>۱۳۶۴</sup>



چون الهی بخش فرج فاصلا  
 مستحار من اعماله  
 ظاهرش باطنش دارد  
 قال او نیگو ترا حال آمده  
 افتاب اوج حلال آمده  
 یافت این فرزند چون  
 از فضل  
 گشت فرخ روزار سدا  
 هم مبارک ماه چون سال آمده  
 قال فرخ هم بی ثال آمده  
 تقدش والدش  
 بهر بخش تو ای محمد  
 جلوه کلزار افضال آمده

چون قریب الدوله با سیرای  
 دشت  
 گشت زین اوجها نام  
 دوت اقبال هر تها  
 دوت از اسما بهر ساس  
 محفل عالمی چنان برین افر  
 ارشاد و عرش و عرشان  
 دوت

فرضه صفات هست محال در له  
مقبول حال شت از رخ <sup>مال</sup>

بر کار ناپاک و در بد آیین  
بشش خورند و <sup>مال</sup> از طلالت

امروز مجلس امیر عالم  
نالس سخن گفت و <sup>مال</sup> قال

مگر دیدیم از آن سخن خرمی  
خوش بود بقضه <sup>مال</sup> و <sup>مال</sup> و <sup>مال</sup>

الوقت برای سال بخش <sup>مال</sup> الطر  
نبوشت که <sup>مال</sup> حوت <sup>مال</sup> ناپا

۶۹

تاریخ ولادت

چو از میلاد این فرزند گردید  
منوچاه <sup>مال</sup> حیدر علی

نوشت <sup>مال</sup> الطر <sup>مال</sup> بی سال ولادت  
چهار <sup>مال</sup> ریا <sup>مال</sup> بو و <sup>مال</sup> شمع <sup>مال</sup> شبتا

تاریخ دروازه

چار است دروازه <sup>مال</sup> حیدر علی  
رتقش <sup>مال</sup> نگاری که در کار باید

بی سال <sup>مال</sup> بخش <sup>مال</sup> الطر <sup>مال</sup> رقم رد  
باسلوب خوش <sup>مال</sup> زیب <sup>مال</sup> و <sup>مال</sup> ره <sup>مال</sup> اید



نام نیکو شکر و آب باشد  
در دین و دنیا  
در دین و دنیا

ایضا

دوشم و مضمون و کجبه  
خانه پر نور جوهر نو این ششم  
بدر تاریخ رقم و اوله  
باشد اقبال فروزان این ششم

تاریخ ولادت

صد اخشید فرزند جوان  
چو از بهر ذکی فرسخ افکا  
تی تاریخ خوش اندر رقم  
روز ششم نور چشم نواب  
۱۲۶۷

در مدح مستیالیه

پیشانی بایشان ای الهه  
ملت اشعار نثقی معقول  
هر سخنور برای تاریخش  
لفت اشعار نثقی مقبول  
۱۲۶۵

تاریخ ولادت

چون اقبال خداوندی  
شمع نورانی بزم جاهد دولت آفره  
۱۲۶۵

تلف غیب از پی تاریخ با اطر سحر گفت تو چشم اقبال و سیادت

تاریخ مظهر علی

خان عالی جاوید چون لاری علی  
سختی شکیلی کرم  
دورم اطر پی تاریخ اد  
مظهر صاحب خوشنما

تاریخ انوار

شادی علی شک فکر سلیم حور  
کرد اندرین ساله چو صد روز  
اطر نوشت از پی تاریخ اختتام  
دیباچه مصداق فیض ابد

در مدح نواب وزیر

مفوز باد از انعام جاقان  
مدار الدوله مرخذه القاد  
ترا اطر سوار است خواند  
مخته قال جاوید بنور

تاریخ ازین نو



۷۹  
 اظهر امر و رقطب الدوله  
 بتر تارخ چتن کرد و رقم  
 در چون عزت شاد و مکتوب  
 ار حنبدست باقبال قرین

این تعلقه در وقت ملک سر لاهی

۸۰  
 کاناوه کانا که سنی است  
 کیون تارخ پیرتون بن اظهر  
 حسن و کجی و دل و نحو  
 چشم و دوی بی کانا خوب

اللا

۸۱  
 از برای رستم الملک از غنایات  
 روزم اظهری تارخ خوش این  
 ش عطا فرزند حسن و شراعت  
 افتاد و دست و قیل عالی و جمیل

۸۲  
 حاکم سلطان رسانید از برای شهر  
 راه کوله کبیر اظهر مصفا  
 حکم سلطان رسانید از برای شهر  
 خواند و خاند  
 چه شده از حکم سلطان کوچه های

بیارکاد

چون بنی بخش اکلر کرد قطب دولت شاه  
به تاریخ اول نوشت اظہر مبارک کرمی رجاہ

۱۳۳

بیارکاد

به پیشگاه شہزادہ ای تبرج حسن خدمت آید  
رسالہ باز عطا کشت رستم رسالہ پیری باتوار جنداد

۱۳۴

بیارکاد

چون قطب الدولہ مصفا ملک از  
بہ اہل نیراکا کاتب از کتب  
مرا اطلاق کریم خود عطا کرد  
خبر سال را کہ می پرسد میرزا را کہ  
موزاسم در شہادہ ظل سبحا  
بہر محتاج ہم عامت مقصود  
بیا و اور خلقی را ہم را نام  
بروہ از خلقی تو میرفت امی

مفتاح ملک

۱۳۵



حور الجودیه را دارا اندازی خورش  
بجا از حکم بر دانی خدای خزان را

تغییر نام

دش حکم قضا از پی نریم <sup>۸۹</sup> رفت بود شب با نوبی عصری  
بر سر لوح خزان آمد اظہار <sup>۶۴</sup> خلد برین آمد مسکن این نایابی

خلعت

پی ملک شد قطب است <sup>۸۹</sup> بود در جهان دست و چشت او  
و جیش خلعت شود سرفراز <sup>۶۴</sup> بهین حکم شد عام از رفعت او  
نویسم خوش بگو به تاریخ اظہار <sup>۶۴</sup> همان اول بود طوی از خلعت او

تغییر نام

پیشیم زدن شد حسن عمل <sup>۸۹</sup> چو اغای کوچک بختد برین  
در وقت اظہار رضوا شنید <sup>۶۴</sup> بهشت برین مسکن این مینا

بهار

خاقان را دوش قطب  
بخشید بود و ز می روح خرا  
۱۲۶۴  
آخر تو کین تذر می نضره  
بخشیده بود و ز می کسب بود

۱۶

بهار

چون باغ فی ثلث و هو لا ماله  
آرد و بیه بهار ایام اردو  
۱۲۶۴  
آخر تو کجوان بهین می تیغ  
کل کرد بهار و گلستان از بو

۱۷

بهار

نصف الدوله مفتاح ملک حضرت خاقان  
بود و اری پی شری و شایسته  
۱۲۶۴  
پس اهدا برای تذر حق ای معنی  
بود و اری پی کسب و فرخ ادا  
۱۲۶۴  
ز سلطان عالم درین جشن از  
نک و طرح عالم افزو شد  
۱۲۶۴  
پی سال این روز خواندن می آ  
بیارک بسی جشن نو روزیاد

۱۸

۱۹



چون خای حیدر کرار بر صدر نی  
 جلوه فرماشت خوش امروز ایشان <sup>۱۶۶۴</sup>  
 به خوشنودی آن ماه عرب الحمد لکم  
 از مدار الدوله آید جشن نوروز از <sup>۱۶۶۴</sup> جمید

بیر قطب المله مفتاح ملک خیر  
 شد مبارک روز این نوروز باغ <sup>۱۶۶۴</sup> شان  
 از پی تاریخ این روز اظهر خنده  
 زد رقم شد جشن نوروزی مبارک <sup>۱۶۶۴</sup> شان

چون جاه که اسم را چه میم نکه است  
 در باغ بهار سوس و سبیل کرد <sup>۱۶۶۴</sup>  
 اظهر نبشت خوش رای تاریخ  
 از جاه بهار و طستان کل کرد <sup>۱۶۶۴</sup>

چون زبیدی حواختی سلفی را اند  
 بعد ختمت اطلال فرخ فال بسید <sup>۱۶۶۴</sup>  
 نوشت اظهر فی تاریخ خوش این بهر  
 طلوع آفتاب دولت اقبال بسید <sup>۱۶۶۴</sup>

عاج شکر

قصری چو حسن بخش از دست باد و لغت و جاه و دولتستان

۱۲۶۴  
اطهر نوشت بر فراشش از حجت منزل آن

۹۷

قصری چو حسن بخش فرمود بنا بر فور بن ماه کامل آمد

۱۲۶۴  
اطهر نوشت خوش برای تاریخ از جاه ابد حجت منزل آمد

۹۸

باجه خاں چو روزنری عطا شد عابد در جهان با عز و عکین

۱۲۶۴  
نوشت اطهری تاریخ میلد فرودان نیز اقبال است این

۹۹

چون صاحب بخت از جیل شدی نوشت و راحت است با حضرت شاه

۱۲۶۴  
خوش بنا نمود این قصر و خواهر ار چندش این قصر از جیل عالیجا

۱۰۰



سالی سال

بهر تاریخ سوادیه حایه به خیالات که طبع عایه

عین

برای واد چندی واد خوانی  
 بدر بار آمدند از وقت بیداد  
 پی تاریخ خواند اهد در آن وقت  
 پریشال واد خوانان از پی داد

بهر تفریح طبع چو امروز  
 باغ ار است میرزا جیدر  
 خوش نوشت اهد از پی تاریخ  
 زهی آید بهار تازه و تر

سالی

این عقیقت از حسن عمل  
 پیش خاتون قیامت در جهان  
 خامه از پی تاریخ سال  
 در رقم باخیر شد انجام آن

اشعار

اشعار چو خواند ایدار و د <sup>۱۳۴۵</sup> از او خجسته بخت فرخنده  
 اطهر نبشت خوش بدم <sup>۱۳۴۵</sup> آورد بهار خاطر پاک از او

از او چو این کلام فرخت فرجام <sup>۱۳۴۵</sup> فرخت شاعر آهسته آورد  
 اطهر خواند سر در بای تاریخ <sup>۱۳۴۵</sup> از او بر بی بهار خاطر آورد

در این کتاب

چون را به هم <sup>۱۳۴۵</sup> خوش یافته از حضرتت یب کمال  
 اطهر بی تاریخ همین مصرعه بنوشت <sup>۱۳۴۵</sup> و شیر بهر حلیم حل تازه بهار

اشعار

بها کیون که بنویسید میران <sup>۱۳۴۵</sup> به ایا جا و آن خوار پریش



۱۰۹

چو از عهد سایل گشت تیار پی خاقان شود احرار عظیمی

برای سایل تارخیش تو اطره <sup>۱۲۶۳</sup> خوان صبر صراط مستقیم

۱۰۸

۱۱۰

از حسن جهد حضرت مولای <sup>نادر</sup> خوش این رساله ده و علم قائماطر نوشت از پی تاریخ وقت <sup>طبع</sup> <sup>۱۲۶۳</sup> مطبوع چهارم پشت رساله عظمی

۱۱۱

چون سایل از حکم شامشاد این <sup>سایل</sup> در قیامت مثل این پل از جهل بسوسی نوشت لکھری تاریخ خوش این مهر <sup>۱۲۶۳</sup> جبر اسماعیل کج انون چه مستحکم بود

۱۱۲

نون حکم شامشاد شد بایلی لکھری <sup>لکھ</sup> از پی رساله فعی و فضل خاقانسایل تارخیش برزاز از اطره <sup>۱۲۶۳</sup> زورقم همین آمد خاص سدا

۱۱۳ فکر عالی سیاح ای اظهر  
 بهار هفت جو لکار سخن  
 بر محل او سکی به موی تاریخ  
 رنگ لایمی بهی بد سخن  
 ۱۱۴ جان لک شاعر در خدای تدر  
 بحر خود بهر وادار سخن کا  
 شوخی طبیعت بود در کلام او پیرا  
 بود در بلاغت به مثل سعدی و جانا  
 ریختی به اعزاز یافت طبع او  
 اندرین جهان بهیست از کونیا  
 چون زمراد بهر سی هفت اسم او  
 سوی خنجر خنجران دست  
 بر سر ترار از ورقم چنان اظهر  
 رفته بود و از قوس جان صاحب  
 ۱۲۶۴

۱۱۵ چو نوروز بهی بیامد امروز  
 شود با سعادت فرخین جشن هو  
 پی نذر اظهر همین مصرع آورد  
 گرامی بهیست ازین جشن هو  
 ۱۲۶۴



۱۱۶

سوزنی چون نغمه امروید <sup>سوزنی</sup> پس رختن رشتان <sup>سوزنی</sup> یک غیر اند  
خجندی تاریخ خوش این مصرعه <sup>سوزنی</sup> یزداد سکه این سوزنی بکرم از محمد

تاریخ دستخط

۱۱۷

بعنایت حق برآید خوش <sup>۱۲۶۵</sup> از قلم دست خط صاحب ملک  
به تاریخ همین خلع من <sup>۱۲۶۵</sup> روز ششم دست خط صاحب ملک

تاریخ سوزنی

۱۱۸

نوروز و سال امیریم <sup>۱۲۶۵</sup> ملک و غیره به شاه طایب  
از به سال سمت اهل حسن <sup>۱۲۶۵</sup> امیر ابدار بنوی خوشوقت از ملک

تاریخ نوروز

۱۱۹

و در جرج شاهون <sup>۱۲۶۵</sup> محمد عالمی امروز حرم از امین الدوله  
روز جمعه اهل تاریخ خوش این <sup>۱۲۶۵</sup> جشن نوروزی عالم از امین الدوله

## تاریخ پنج

۱۲۱  
 به قیام چو نچه آورده  
 خاوان جانب لا ش  
 خوانده را بی تاختش  
 خوش تو آمده قیام

## تاریخ ملوک

۱۲۲  
 از پانزدهمین مردوس برین  
 رفت چون این ملوک عالی  
 بر سر لوح مزار اظهر  
 بود بر ماساغ شیرین

## تاریخ پنج

۱۲۳  
 حضرت سلطه عالم خسرو در زمین  
 قبله حاجات مسجود الجباه  
 به تعمیر مصانع چه فرمود حکم  
 ان مصار که دولت حبتش  
 خان و الاشا و عالی منزلت کرد  
 بنده سلطه عالم فیض بخش  
 همچنان جهد نمایان شد و تعمیر  
 آمد نقش و نگار شکر افزای



پس تو ای اظهر بخوار بند رختین کرم بازاری دست کنج کنج اینجا عیان

تاریخ نوی

۱۲۳۴

مسنی

چون شد تعمیر این قصری خجسته بی زحکم حضرت سلطانی عالم ظل استیجا  
بدشمنی سخنور سگ کویر سفت سر پی تاریخ خواند اظهر بمایون قصر قا

تاریخ مایون

۱۲۵۵

برای کل محمد خان باطوق چو در خلبرین گردید ماوا  
نوشتن بر مرارش باید ابد اید خم مایون بد لیا

ایضا

۱۲۶۶

چون ملکش در دوس فرستاد بودنش نامی نیز نظم پیرای  
بدر سال نخستین در خیم این اظهر کرد حینت شهاب عند لیک گویایی

تاریخ مایون

۱۲۷۷

هر یک یثوت رشوت شد غیر مکن رمای ارض نکال  
پس تو اظهر خوان کی تاریخ خان احمد حسن بشمال حال

چنانچه علی اعدایا صلوات کند اقبال او در پیشگاه زخم الدرد  
نمای اطهر سادقش کوادر پیشگاه از فضل سفاک راه زخم الدرد

نایع اعلیٰ بی

چون بخوار و خوار در پیشگاه بر عاشقانید ابرو درم خشم آمد  
از کعبه کائنات دقت که امر اینجا اطهر شید و شرف ابرو خشم آمد

نایع اعلیٰ بی

در لکون حریف ادب از طبع مرفوع نایع حریف  
از پی داد خود سلطان پور چون درین شهر خباکبار آمد

نایع خندم

کسی نرسید دای شمسال از برای کرامت راز آمد  
خواند امیر اطهری تاریخ فاکت از فرق او باز آمد  
سیدنی اکبر شاد و مستوی از دم بانی ظاهر و الای مستوی  
اطهر نیت خوشی بی سنج و لای سیدنی فاکت از پای مستوی



تاریخ ولادت

۱۲۳۳

چهار دوازده و دو فرزند احمد و سعید  
 مدام باره عیسی الحریب بحام اند  
 نزار شکرید رکافه فاضل الحجاب  
 که چیت رام هم امروزش و کام اند  
 مردان که گرامی بنا و فرزند  
 سرور ظاهر احباب خاص عام اند  
 ز عمر یکصد و سال آن خجسته  
 فروغ خانه امید و ایمان آمد  
 نوزده شصت و هفت و بیست  
 بهار چاه و فرزند چیت رام آمد

تاریخ طایف

۱۲۳۴

چو طرزی ملی است با شجری  
 کی کلنت ان سیر و قضا شوق  
 برای آن بخش رقم و طایفه  
 در پی طرزی کل و فصل و طایفه

تاریخ ولادت

۱۲۳۵

از بیست و دو و دو و دو  
 حال ابراهیم فرزند و ششم  
 از بیست و دو و دو و دو  
 داغ ابراهیم و دو و دو

مفتوحه کور چو لاله خورشید

خیز که در مقام امامی نشست  
لیویری چو یافت اری سار

شماره اول فصل ششم  
الهدیث لوزخیر العمل

۱۳۴۶

را ابرار از عطا کوش

نرفسد دوش چو یفرغ طوطی

بکام یافت چه فساد و دقت

۱۳۴۷

توهم بخوان بی تاریخ سال ای

چکید از ک کل های این چنین

۱۳۴۸

در حضور وی حق آگاه

بتنای دولت آید شاه

ارغنا یات شیشه حس

اسد الدوله سالار

بدعالش تو بخوان ای

باد از جا ح

۱۳۴۹

خواند هر فردی شرای

محتشم های شده از عالم

شماره دوم فصل ششم



۱۲۶۱  
حجته زادی کرامی نهاد چو مقبول دل گشت و نور چشم  
تو اظهر خوات بهار رخ او که راحت بود جلوه نور چشم

۱۲۶۲  
قبله نای خوش نهاد و گوی دلی و حسن و صفایین بی نظیر وضع  
مکمل در سال وضع کنه لطف و خیر در قبله نای طعنه در دیو گوی بی

۱۲۶۳  
نعت انجیل بود چون است این نظر زد وضع لـ محبوب آمد  
نوست اظهر بی سال مالیش و صاحب کنج خوش اکلوب آمد

۱۲۶۴  
از چنانست چون نمودن اس که سرور آمد مخزن  
به تاریخ او نوشت اظهر که جناب سرور زنت

مغز بنیک خان راجون در علم ۱۴۵  
 و در آن امدد در وقت و جانی  
 فی نهایت این اهدو تا کس  
 مغز کس طاعت کرامی والا قدر  
 ۱۴۵۱ ۱۴۵۲

در عینی نوجوان چون این علامه عیال ۱۴۶  
 رخصت برست از دار است  
 اظهر فی دعات ان نوجوان صالح  
 بنوشت رفت عیال مرده و بعد  
 ۱۴۶۱ ۱۴۶۲

شیخ حب علی بنده خود چو پایا ۱۴۷  
 کرد بهشت برین منزل الکمان  
 خامه اظهر نوشت بر روح رار  
 عکس برین جاد و مکس از کج جان  
 ۱۴۷۱ ۱۴۷۲

رضی الله علیه فرخنده العال ۱۴۸  
 مغز شد به طاعت جاد وانه  
 نوشت اظهر فی طاعت  
 جوانی بریت دیوان خانه  
 ۱۴۸۱ ۱۴۸۲



۱۲۷۹

را لطافت و فضل خداوندگار گرامی نهاد دست جلالت او شید  
پس اظهر بخوان به تاراج آن که خانی جهان شد محمد سعید

۱۲۸۰

افضل علی چو یار عالمون پیر جاده و جلال از پی او گریتم  
اربد اسم سامی و اولاد او اظهر همین شد محمد کریم

بکر فضل و کمال انسانی بدو ذات بر صفات حلی  
قطب دولت امیر عالی نشا دید در ذات تو صفات  
کردین رو در شکرین لشاه از ثواب و سعادت از  
پس بوی تو کرد بس اظهر همیشه عالی تر است

۱۲۸۱

گفت بخشی حواله بیدی لال  
 از عطای خدای محو  
 اظهر اند سال تارخش  
 گفت بخشی گریهای

به شرف چو آید فضل خاک  
 کرد و شفای بدار و نیت  
 اظهر برای تاریخ این مصرع  
 باشد می مبارک است

اکنون هم اندر جهان نور و آید  
 و شاد است و غیر از اند  
 اظهر برای تاریخ این مصرع  
 از بر سیوی لال شد و گوی

هم قطب الدوله چو اطف و  
 خان و الا شاد و کیوان جاده



۲۳۰  
مصرعه برتبه خوش اظهر بحد او<sup>شست</sup>  
۱۲۶۴ مستقیم خجک قطب الدوله حاد ورم

چو دایمی حسن شد ازل فضل حق  
۱۵۶ سحر شرف حویبار کرم  
بدش تو اظهر بحد او<sup>شست</sup>  
۱۲۶۴ زبانی حسن خان بهار کرم

زبانید علی فیاض حسن جوی  
۱۵۷ بنا فرمود چون قصر معظم  
بی تاراج خوش اظهر رقم زد  
مکانی عالی فیاض عالم

علی اصغر آن خان فرخ حقا<sup>شست</sup>  
۱۵۸ سپهر کرم را فرودزان مبعی  
چو این کرده است اظهر<sup>شست</sup>  
۱۲۶۴ زبانی جنابی چه جلوت کبی

مارح ریح

در پیشگاه فضل تو بود این <sup>صفت</sup> و سکه نظم تو بهر شکر <sup>صفت</sup>  
بافت راه را بی مدح و نای تو <sup>صفت</sup> نواب طایف حنانه <sup>صفت</sup>

تاریخ ملاو

از فضل خدا چو فضل حق بی <sup>صفت</sup> بر صدر شرف بقدر <sup>صفت</sup>  
خواندن زیارت بر این <sup>صفت</sup> از علم تو بهر دیانت <sup>صفت</sup>

تاریخ ملاو

چون گشت که اعلیٰ امین گویند <sup>صفت</sup> بر خاک بشکر سجده <sup>صفت</sup>  
بنوشت بی ملاوتش <sup>صفت</sup> امر در شکرت <sup>صفت</sup>

مارح و مات

دشیزه دیور رفت چون <sup>صفت</sup> منته رسول بخش <sup>صفت</sup>  
بر لوح مرآت این رقم ز داخل <sup>صفت</sup> تاریخ <sup>صفت</sup>



تاریخ مکان

چون فضل علی صاحب الزلی امام  
اندر قمی زدی تاریخ میانه - کا سانه اقبال مبارک حبیب  
۱۶۳۳

تاریخ کتاب

چطیع سخن سنج بیوت  
پی سال تاریخ ظهور  
که ستم محمد علی محبت  
که طرز اشکفت از طبع عا  
۱۶۴۰

تاریخ کتاب

درفن حکمت این کتاب بیج  
بهر تاریخ او دشت انهر  
کرد چون نبی سالی مسجد  
بر سر حرا او انهر نو  
چون احمد علی خوش شیشه  
فنی علم طبع نیکو ش  
هراد قصری سالی  
مسجد نبی لود و ک  
۱۶۵۰  
۱۶۶۰

نسخه ناقصه تاریخ در حرا

تاریخ اول

جان داد چو گریه کرم بخش بر دوست و زان حکیم

۱۲۶۴ / بیات برادریه و شین  
اظهر ثبوت به تاریخ

تاریخ و ثبوت

چو در دینیه و بیفت سار مرد بقم مستندت عبد الحکیم

۱۲۶۴ / تو اظهر کجوان به تاریخ ان که در دینیه و خور و الیه

تاریخ و ضریح

چون ضریح از استندار بنیم سید علوی و مقبول حسین

۱۲۶۴ / بر سانس اظهر فرضه قال گفت با و اندر مقبول حسین

تاریخ و قصه

چون قصه رفت رای استیلا شد فضا و میافت شوی طلوع



وحدیث از برای تاریخ <sup>۱۲۶۴</sup> فی عمره و دارایی آن خو  
تاریخ ولادت

امروز پنجشنبه چهره نند احمد <sup>۱۲۶۴</sup> نوی رفخ خوش روزارش  
و امروزه نند پی تاریخ او <sup>۱۲۶۴</sup> بخت لب خسته مایون  
تاریخ درامی

زمانی بی سازگار است بعضی <sup>۱۲۶۴</sup> بوسنل کو فوس المیو علی آج  
لما وقت حضرت المهر فی بی <sup>۱۲۶۴</sup> که فیض الحسن المیوسی گمی آج

تاریخ سعادت

عین <sup>۱۲۶۴</sup> از غیسل صحت چو نقش شاد و خوش بخت  
پی سال تاریخ <sup>۱۲۶۴</sup> صبح البدین و شنبه تند  
تاریخ قلدان

پنجشنبه بختنای المهر <sup>۱۲۶۴</sup> قلدان من بند مطلقه دلدان

تاریخ قاجاریه

یافت عیبت من اظهره مقام <sup>۱۲۶۴</sup> گدازد مومنان یار <sup>۱۲۶۴</sup> یار

تاریخ قاجاریه

ببادر علی چون سرایي بنا کرد <sup>۱۲۶۴</sup> ز سلو خورشید که ظاهر لپیدا  
پی سال تعمیرش اظهر رقم زد <sup>۱۲۶۴</sup> سرایي ببادر ز می ارجحید

تاریخ قاجاریه

چون ببادر علی بنا فرمود <sup>۱۲۶۴</sup> مسجد آرزو خدا داد  
خواند اظهر برای تاریخش <sup>۱۲۶۴</sup> که همین است قبله ثانی

کوهی

قبضه ل می چون بنا فرمود <sup>۱۲۶۴</sup> بادشاه جهان سکندره  
بد تاریخ زد قسم اظهر <sup>۱۲۶۴</sup> آستان عظامی شاهی

از عنایت تو بآند دور خفا برین مسکین خندان  
چشم انصاف بناید پوشید که چه تقصیر فقری جان

چون ملک شد از شیر و گویا جواب  
نه جز از شیر اندام موسی و خرد را  
گو ملک از شیر مریدان <sup>۱۲۶۴</sup> <sup>۱۲۶۴</sup>  
چو در رحم شد لطفه را قرار گزاید از علم سویی عمل

که در سید اندر یس <sup>۱۲۶۴</sup> <sup>۱۲۶۴</sup> <sup>۱۲۶۴</sup> <sup>۱۲۶۴</sup>  
که در سید اندر یس <sup>۱۲۶۴</sup> <sup>۱۲۶۴</sup> <sup>۱۲۶۴</sup> <sup>۱۲۶۴</sup>  
دوستان را اهل بیت و دوستان را <sup>۱۲۶۴</sup> <sup>۱۲۶۴</sup>  
دولت و اقبال بیگار برای کارزار <sup>۱۲۶۴</sup> <sup>۱۲۶۴</sup>

خداوند جان و دل <sup>۱۲۶۴</sup> <sup>۱۲۶۴</sup>  
یا ای خدای عز و جل <sup>۱۲۶۴</sup> <sup>۱۲۶۴</sup>



ردم الهدی تاریخ خوشی این <sup>۱۲۶۴</sup> و قباب <sup>۱۲۶۴</sup> سال احمد جل

۱ احمد سن برای این بار خوشی بیت <sup>۱۲۶۴</sup> فصل <sup>۱۲۶۴</sup> فصل  
۵ بهر کی ولادت و کسور <sup>۱۲۶۴</sup> فصل <sup>۱۲۶۴</sup> فصل

۲ پر نور شد شهبان <sup>۱۲۶۴</sup> فصل <sup>۱۲۶۴</sup> فصل  
۳ کسوان خنوب <sup>۱۲۶۴</sup> فصل <sup>۱۲۶۴</sup> فصل

۴ جد مکرّم او زنی فروده <sup>۱۲۶۴</sup> فصل <sup>۱۲۶۴</sup> فصل

چو قطب الدوله مفتاح <sup>۱۲۶۴</sup> فصل <sup>۱۲۶۴</sup> فصل  
بیک مصرع و در تاریخ <sup>۱۲۶۴</sup> فصل <sup>۱۲۶۴</sup> فصل

سبع

رضی الله عنه فرضنده اقباب سر او از خطاب مستطابی  
 نوای اهل بخوان ابرقارنج رضی الله عنه عالی جنابی

چون شرف در کوه آمد از آن خاص شد بر عام جان شمیم  
 حسن اخلاقی که از حق یافته از جبهه آمد از آن جان شمیم  
 فی سید طاک زیر پای او آسمان آمد بفرمان شمیم  
 چون سخن سنی مسلم شد در پس سخن هم آمد جان شمیم  
 صاف گفتاری که گفتاری طاهر عام شد از آن جان شمیم  
 اندرین گفتار دیوالی نوشت قاطع آمد از آن جان شمیم

فوائد اهل از پی تدوین او

۱۲۶۳  
 بیت از طبع دیوان شمیم

چو امر او فرست مرومضم  
در اصلاح دار و بخشیم  
بغنازل حبیب شیرین  
که گیرد ز قند و شکر تر جان  
کلامش چو مقبول شد در جهان  
بسی کامیاب است اندر مرزبان  
فصح ایسا همچو او نیست  
ز قنار اوصاف شاد و مست و س  
به نیتش توان چو بهشت  
فرایم نمود آنچه پر کشته شد  
بی سال تدوین گفتار خوش  
چیز فرمود با اظهر سببش

قلم بر گرفت و زینم چنان  
کلام شمیم است نور می جان

کلام عارف شیرازی خسته و  
مرتب آمد چون اعلیٰ حمد و ثناء  
نوشت قلمه اظهر بهمن فی تاریخ  
بها خاطر عالی جناب میسر



خاتمه آمل ان ترا غلبت که گوی فرزند شرف و بر جفا ربو و از علم  
نوشت از پهلوی نقلی حسنش <sup>۱۲۶۴</sup> رساله است بهایون برای علم

صفت عطای علی بن عمر <sup>فکت</sup> عالم را  
تقدیر از فیض و الواسع و جهاد <sup>زیدت</sup>  
صفت بحر نکر و اطراف <sup>۱۲۶۴</sup> غایت  
نفسی تاریخ که منتهی قلب الدیالیه <sup>نیرت</sup>

نامی حسن که به جان حجب <sup>شسته</sup>  
حسن می نور اقبال <sup>درد</sup>  
فخر نسب که اندر کوشش <sup>سالم</sup>  
علم از عمل نیرین <sup>عالم</sup> علم تمام  
فرزند یافت امر از فضل <sup>مقابل</sup>  
دولت بکام باشد و نام <sup>حسن</sup> اعمال  
حسن مبارک فرزند <sup>مقابل</sup>  
حلم و وفار از وی <sup>نیرت</sup> باشد بر حال

۱۳۶۷  
میدار بخت اندر شمشیر  
۱۳۶۸  
اظهار برای نذرش آورد این

چون حکم مصاب الدوله گشت تعمیر کعبه روضه

نام نامی او مصاب کعبه خوشی بنادان امیران آملی

مدفن در چه رسی خوشدانی با سعادت مدام با قریب

امروز آن امیر صاحب جاه حست با محنت برده

۱۳۶۸  
اظهار از ملک شیدا الوقت اید آسوده در بخت مرگ

۱۳۶۸  
چو تقویم منظور مطبوع شد

۱۳۶۸  
چو تقویم نوروز مطبوع شد

سجد شکر حق بجا آورد چو که باقی نماز هیچ بوس

وقت تبدیل حاکم خواند نظر پوشش نواب <sup>۱۲۶۴</sup> بر چه خوابی

حله

کریم و اخلص این چهار پنج  
دل چپ اند مکان <sup>۱۲۶۴</sup> فیاض علی

تاریخ بنای ان دل چپ فیاض علی مکان چپ دل چپ آمد <sup>۱۲۶۴</sup>

شرف نفی چون محسن نواب خجسته بخت فرخ القاب

خوش خواند بر نیمه در تنال الله خورشید خانبه چه اوج نواب

و

محت شاه وقت چو بر شمشیر کنونیم در و در آمد

و طهر خنده مال خوش پناح طبع حیدر علی آباد <sup>۱۲۶۴</sup> آمد



سلسله منقذات افعال      اقبال و زت اوقایم

۱۳۹۹  
اگر نوشت به شرح      اقبال خجسته باد و ایم

چون سحر است ایامی که در پرتو سال  
سجده شکرانه و در ماه قمری  
از قلم اهدای تاریخ خوشی این مهر  
با دل و دست بهر که باید سعادت

۷  
پی صد جوی امرو در خلوت      عطا شد چون فضل او تعالی  
نوشت اهدای سال تاریخ      که با طبع است ابد اقبال زیبا

۸  
بهرین این منزل خرم است      خوشی پیاف و پیاف صوفی

از پی تاریخ ز اظهر قسم قصه سخاوتی مبارک دوستی

روح و قلبی چه کلام آمده جسم نه خالی است از جان بود

کوزی تاریخ وی اظهر ثبوت سخن اسرار ازل جان بود

چنان سلسله عالم حکم فرمود شود از فرشت و بیاقصود

تو ای اظهر جوان از کمال سخن است از بیاقصود

افعال الهی هم لواب چو خزانندی سفود بخت اند

لی تاریخ مبدل و سعیدش نوشت اظهر که یاد بخت اند

ریاست همی اظهر اندازد از کمالی

۱۴۶۲  
از ذر غمت ماه از مهر من

چو تیار شد خاقانی دل از تو بی مقصدت ایند ایجا امیران  
نوشت اهد از بهر سال نباشی <sup>طومه</sup> <sup>۴</sup> بر می خاقان <sup>۴</sup> فقیران

<sup>قصه</sup>  
۱۲۵۴  
لاله که در نامه سی ریاضی شوال

قبله مال چون صید علی است افتخارشان و الیش حلی است  
عالمی عائب فرخ نهاد فاضلی فرخنده خود الا نراو  
حلم که خلق محمد از صین خلق از خوان نوایش برده <sup>حلی</sup>  
قدر که هیچ تو دیگر کیست عام از تو در جهان فیض <sup>است</sup>  
در نهایت بس مین ای <sup>۱۴۶۲</sup> دولت اهد بهر سال از علم تو



عالمی باد از جانب شرقی کا مجبور و کامکار و کامیاب

چون نثار الجبین قطب الدور <sup>اندیش</sup> صورت پر نور المعالی زمانه الجبین شد  
ز درقم اهدی تاریخ خوش این <sup>بصره</sup> صحت نواب زالی نثار الجبین شد  
۱۲۶۴

بهرارام چوپا کرد دراز واصل در چشم روشد حاصل  
از پی سال چنین وقت <sup>۱۳۶۴</sup> ز درقم جواب پی را

امد چون غلوه نقلی ز کین <sup>۱۴۶۴</sup> مجرد شد آه میر سیدی جوا  
حق غارم کشت اهدی شست <sup>۱۴۶۴</sup> افسوس رفت میر سیدی ز جوا  
کوی از بندق چون بایر چه <sup>نقاد</sup> نقد خان یار از کف دوا دل ز جوا

بر سر لوح در اله و شفا می نمود  
جنت الفردوس و جنت الانوار

چون که محمد صبا عادت است  
واقف است بر کما سر و دین است  
در شرفی حسن خلقی قاصد می نمود  
زین شرف است از حد صمدی که آمده  
عالم فردوسی شد و خراگه انوار  
ظاهر کان رفعت است و زین آمده  
بر سر لوح فراخ عالمه شگفت  
مستی این بار است و طبع برین آمده

میر معصوم از صفای استما چون شریف  
بر دل احباب راع از شغال خود نهاد  
به نامی سال و فاشن بیدای اله تو  
جنت الفردوس بهر مومنان پانزده

شد چو دیوان دوامی ترب  
در جهان کشت اعتبار خدا

بدرتارخ خامه مهر روزه خوشه لهار خنا ۱۲۹۴

توپ خانه عطا شد امروز ارپی طلق همان ذبی صوله  
بدرتارخ رستم زده توپ خانه بانس الدوله ۱۲۹۴

انس الدوله فرخنده افقا چو مقبول جناب پادشاه کشت  
عطا شد سند زرین قلیا که شانش برتر از ادع سما کشت  
پس اهدا ارپی تارخ ان جوانه ۱۲۹۴  
جایون سند و قلیا عطا کشت

مقتی سعدالامام قلیا ایوان در افاق  
سده عالم امروز قتلوی درمود سعدالامام قلیا رازش  
ار رای قوطلب خوشی و میروان رزانت



آنون نوشتن آنظر برای یحیی  
نیت مدد آنچیز برای  
۱۲۴۴

در فیض بر علی مدیت باز محمد رضا عارف حق گوین  
بیستی بود روشن ضمیر همه فعل او با سعادت قرین  
خجسته مناقب جمایون نهاد چو ابراهیم علیه السلام خلوت نشین  
بهر کسی خردادی ابرار از هر کس که در حق او کلامی  
تو اطر محبوس به تاریخ کمال بهار نیت برین پانزین  
چو خلقت جنت ظاهر گشت ملائیک رسید بسیار و علی  
همراهی ارواح ابرار بود بهار و علی علیه السلام عارفین

پس آنقدر در وقت خوابی

بهار نیت برین پانزین  
۱۲۴۴

چونکه احمد علی باب نباد چشمه ضعیف و مصدر کرم است  
یافت آن دختر خجسته که به پیشش فروغ ماه کم است  
بعد سال ولادتش کنون خواجه اندر که دختر دوم است

مصرع دیگر در قسم زرد انظر از طرر

ست این دیو شانی بدیه یاب صا<sup>۱۲۶۲</sup>

در تاریخ از طرز قسم<sup>۱۲۶۲</sup> حلام دوم بعد الکرم است  
حافظ الفهم دال در میم عینی با دال الفهم تراکم

چون عباس الدین صاحب ملک مالکان از درد بیست و چهلک

بر درشتی طاهره است<sup>۱۲۶۲</sup> بهر ابر است عین پاک

چو دوشیزه ام و شمع جج<sup>صفت</sup> شب و روز گوی از آن شور<sup>شعری</sup>

ز تفسیر عاجز نواری رسم  
بیت از این نور عین  
پس از شکرانه افروز  
ز صفت نیک و نیکایت

چو تصویر مرزا محمد تقی  
شمار طبع مطبوع و خط پسند  
حسن ظاهر و رسم بکام طبع  
که تصویر مرزا ابودار محمد

پیش قضا از برای حج عتد  
شمار عطا از حضور دارا  
هر مارخ اولوشت اظهر  
چه بود پیش قضا زربا

کلاه کبابی بر از نعل و در  
چو حسن عمار عظام شاه  
عطا شد عتد از اظهر کتوت  
که کشف شد کتب عالم کلاه



عین مضمون شاه مع  
 به یک حال هسته کال موقوف  
 جو شد اصل کوی المهر دم  
 وصال عاشق از اقبال موقوف  
 دین صحت کشت یغما  
 جوهر شاعری سست موقوف  
 نو طهری یار کارهای جوا  
 زین صحت <sup>۱۲۶۷</sup> از بهار طلال

سحر است چنان نور محل  
 عشق در کوسه ادا است  
 تیرت ریج بجوان ای اخگر  
 جلوه قلعه نانی است <sup>۱۲۶۷</sup>

اعتمادی که بدو شده است  
 مسجد ارگ است بشکوه محمود  
 هر ملک ملک نظر من پیش نیست  
 کرک منی برین ادب مکررید <sup>۱۲۶۷</sup>

خسرو عهد از پی مفتاح ملک  
که و عنایات و کرم بیکران  
پس بی تاج خوشی ابرو شو  
خلعت اعزاز و <sup>تم ۶۶</sup> جلا و دان

پی نواب عبدالبا سرط آمد  
چه کلیمایا و از سر سوید  
چو این چمنار رسید <sup>تم ۶۷</sup> رقم  
کل چشما مرینی خوش بود

چون پی نواب بایون خطا  
رفت شان ست ز کبریا بلند  
در خور آیین بزرگان دین  
رسم نکاح آمرض خاطر پسند  
فخر خوانین ز شرف کانی  
قرعه اقبال بدولت فکند  
شکل فرح و ادبش از <sup>تم ۶۸</sup> خزان  
دولت بیدار شد و جبیند

اعطاء الدوله جوہر مانات و سب  
 سخت اندر وسط چو ای مسجد  
 در حضورش بر ملک خواند اظہر  
 مسجد پاد اعطاء الدوله باشد

چرب عقد نکاح نظامت حاصل  
 بحکم شریع ہمہ قیمت بخل کرد  
 نوشتن ارثی رخ شد در  
 کل سرور بکفرار از دمل کرد

چون بر صد و پلہ ار و سیصد  
 مقنون  
 این رشت صد و بیست و شش  
 چهل و سیرا شہ ناز  
 اظہر نوشت از برای تاریخ  
 تاراج جمال بوشن ارباب بنار

این محمد حسن بقول خدا با سعادت چو پورافیت



به رسم عقیقه اش امروز  
خواند اظهر برای تاریخش  
توان دعوت نمود و برین  
مست این محفل ثوابت این <sup>۱۲۶۴</sup>

اه بعد شبان ظهر شیرین شیا  
رفت چو اظهر از قیام سال  
کرد سفر از بهار به جبال کمان  
لغت نکند و انجاست خوشین <sup>۱۲۶۵</sup>

چون صد خانه سحر <sup>تو</sup>  
به تاریخ رقم زد اظهر  
کرد در مسجد جامع طیار  
جای رفتار نجوم سیار <sup>۱۲۶۵</sup>

یهی تاریخ لکه توای اظهر  
و راه ایام به بدیه اختر <sup>۱۲۶۵</sup>

قصیدہ چو خواست قیام الدلہ طالع سوار فضا دست فرخ ازو <sup>۲</sup> متعجب  
 از پی تاریک شام فروخته فال زورقم با قوت بار کعب کلک او <sup>۱۲۶۴</sup>

عبدالباسط نجمہ القاب فرخ اقبال بخت بیدار  
 انظر خواند محدث او زیبا کردار <sup>۱۲۶۴</sup> کعبہ

بدر بار خاقان چو این فصل سداوار شد بہر نظم جهان  
 پس انظر ترا خواندن آمد <sup>۱۲۶۴</sup> عیان آمدہ فضل حق جاودا

دوش انظر پی تاریخی نام زورقم شیخ محمد الرام <sup>۱۲۶۴</sup>

چوبی جان شد اسحاق فرشت <sup>۶۴</sup> غم جان اسحاق اظهر نوشت

چون برای سید مهدی حسن <sup>۱۲۶۵</sup> رشک مهر و غیرت ماه آنه  
زور قسم اظهر پی سیلاوان <sup>۱۲۶۵</sup> نوشتم عصمت و جاد آنه

درین بزم این راجه فر صولت <sup>۱۲۶۵</sup> چو لوست عمر است فرخنده از  
همین درنا یی خوشی اظهر رقم زد <sup>۱۲۶۵</sup> چهار شاعری نو جوان شمارد

به تارخ بنده اظهر <sup>۱۲۶۵</sup> گفت این جایی جلوع اظهر

مظهر عالی طبع نو جوان <sup>۱۲۶۵</sup> مری ادر است چو در زیر گل

زور قسم اظهر بنابر شمعین <sup>۱۲۶۵</sup> تربت صاحب طبعی اظهر دل



فتح و نصرت نهانت ملک <sup>قضا</sup> بهر واحد علی خان جهان  
شد مظفر چو بر عدد امروز ان سالیون نهاد و خرم  
کوس اقبال شد بلند <sup>ک</sup> حاسد آمد خراب و سرگردان  
هر که بچید سر ز فرمایش <sup>ک</sup> گشت معدوم در سم سپا  
به خد شتودیش <sup>ک</sup> بجو اظهر  
شد بر میت بدشمن <sup>۱۲۹۴</sup> ایمان

داد در طوی سخن <sup>عزیز</sup> داد چو از <sup>ک</sup> در نمایب بلاغت بنیانش سفت  
به تارخ چنین مرده <sup>ک</sup> وصل معنی سخن سعد و عیال

سخن چون شب سخندان <sup>سخن</sup> روز معنی او نهند پر نور  
بخش طوی حوس شست آب خدا دار و مدام از چشم بد  
شود سرور از دیدار فرزند شبتا نشنود و شمع نور  
مبارک باد این طوی <sup>تخت</sup> رخ که آمد معنی نوراً علی نور

نوای الطهر بخوان از پیر تاریخ  
سخن بار ایدار طوی سرور

چون امیر الدوله عارف <sup>مجدد</sup> خطا آمد اندر لکن خوشی بهر نفس مکران  
مذکر کرد این مصرعه <sup>مجدد</sup> حسیه الطهر معتد با دولت و اقبال نوا <sup>۱۲۶۴</sup> صمان

چو خاتون افاق فرخ خطاب بذکر حسین سقا اندر ملکین

این کتاب در کتابخانه  
موزه ملی ایران  
تحت شماره ۱۰۰۰  
ثبت شده است

این کتاب در کتابخانه  
موزه ملی ایران  
تحت شماره ۱۰۰۰  
ثبت شده است

۱- پی شیون است قصری بلند  
۲- در آن غار مهدی وین شده  
۳- ملازیم پی عکرمی نیز  
تو از هر جوان بهر تاراج  
نمودارگاه شهباده دین

نوشته شده است

پی سیر و ملکنت ای برادر  
خوش ای مهر و نذر مهر نمود  
محمد علی بن ابر بهار

پی سیر و ملکنت ای برادر  
خوش ای مهر و نذر مهر نمود  
محمد علی بن ابر بهار



شماره شش علی بن ابی طالب  
نوامی الطهریاد و خود بخود از پیش  
ز فواید و فواید عالمی  
باز از ابی طالب و کام عالمی  
۱۲۶

بی تو مع دل روشن علیان  
نوشته امده برای ال تقیر

چون باغ از استند از کس دور  
بهار را از طغیان ده چه

۱۲۶ م  
مکرم

الحمد لله رب العالمين رقم اردبيل و فراد اردبيل و جواني شادي ۱۲۶۲

حسن الدوله جوان این اراد  
 از برای ذکر شاه حافظین  
 بدو عمرش همین اظهر تو  
 این مکان نهد اجاب حسین

کتابخانه

بایرست این قصر شکام جوهری علی خنق نهاد  
 زو اظهر رقم به تاریخ لو بهشتال آقباش آباد بار

۱۲۶۲ ع

چون محمد علی خان در این سال

چو از منتفی و فقه مفرغ اند محمد علی بی کف خرسند  
 ز اظهر لی اند بی سال تاریخ حاصل بمالون فرزند و بسند

در این سال

چون در چشم بهر صاحب شاعرا ایام قدمش کوید و بی ادب خانرا  
 بی تاریخی لیس خوش رقم در خانه اظهر که صاحب داده و اگر حسین پاک جان

در این سال

در عثمانیات شهباه درین جزا شولت و شان و شرف و ادب و کرامت

در حضورش توبیا الهی مصری  
چشم بدو بینا شد و بی دو لنگ گویا

در مدح

صام الدوله افشاریه  
صام الدوله نواب عالی  
چنین نواب عالیجاه الهی  
صام الدوله در خنده تعالی

شعرهای یاد شده

- ۱ در حضورش توبیا الهی مصری
- ۲ نوزدهم در صفت طوبی
- ۳ از پی تبار این ترح کور خوم
- ۴ صفت طوبی و صفت عیسی
- ۵ غموش خواند در طوطی
- ۶ چشم بدو بینا شد و بی دو لنگ گویا
- ۷ به راه و میرا مدح کرد از
- ۸ برکت بدو را مدح کرد از
- ۹ چشم بدو بینا شد و بی دو لنگ گویا
- ۱۰ برکت بدو را مدح کرد از

در مدح



تو در دای معانی	بیار است و صری سادات حقین
حسن و صفای چار بست	که در مال او است روح الای
در غار مهدی دین	یعنی در شرف شرف صلیبی
مکانی فی عکس تنی	جو عمر و نمود عصمت گری
نوشت اهل ابرار	شود بارگاه نشانه دینی

صاحب  
۴  
بانی و طایفه

در عاشق و امیر معشوق	صفتان بلال کمر
در پادشاه ختم ان نامه	جلوه خیرت نوشت اهل

نسخه عهد القادر

در چاه حیات	حبس الماد و اعطاف نمود در
بر سر لوح مرآت خاص	شد مقام ان ابد حبس از اعمال حسن

۱۲۶۴

روی مبارک برشته افتند

میر علی بخش و محمد صین

سوی ننگ دای چه بستند

همیشه نمودند بوقت سحر

حقیقت آنحضرت عمل یافتند

از پی تاریخ تو اطر محراب

جای مستطاب سید احمد علی مراد ز عالم رفت و عالم از غم او سرگشته

نوشت اظهر فی تاریخ روح مراد مکانی یافت از حسن عمل برادر علی بن

عظیم این بریم تقای نو جوانی روان کرد در چشم

بعد نو جوانی رفت از جهان بهر جانی است در دوا خود

جناب مادر و عجم برادر پر نیل حال و از خود خفته بود

روای و دگر از چارلسی چگونه پس چنان که رنزد دل خونی

- ۹ بی تاریخ کتب و کتابهای ایشان نوشتند و هر یکی از ایشان
- ۵ چو این دو شیوه و فرزند و بنده که در عالم نشان اوست کتب
- ۶ بخل التفات جد والد شود و صد ساله از هر فرخ
- ۷ و در پی راه ساجده که از حضرتش شوم و محض
- ۸ قضای اسماء این حضرت همه کار و حال را دید و از

۱۲۶

و در رقم اهد و تاریخ وفات چون بخت رفت با بوی جهان  
 ۱۲۶۴ ~ ۱۲۶۴  
 از پی آرام آن فرخ مال وید جایی نزد خاتون جهان

و در این سال از هر یک از ایشان

تلیکات و ابواب خوشی را در دست



کرامت اعلیٰ شاد کومنی <sup>۱۲۶۷</sup> جام محمودی نمودن

از بی درخشاں سار بستن <sup>۱۲۶۸</sup> سوخت الود کی بر

سال مقرر او <sup>۱۲۶۹</sup> نوشت احرار کرامت منیر

مستور

بود این عاقبت فرخ <sup>۱۲۷۰</sup> حسن افاق با طبع سلیم

از بی اسود کی جاود <sup>۱۲۷۱</sup> قصصیت داور کرم

نیز بخش احرار عقل <sup>۱۲۷۲</sup> گفت داع سید عبد حکیم

جواب اعتماد لرد کم <sup>۱۲۷۳</sup> چوین قدشی فی شمسین

روشن بر فرازش باید <sup>۱۲۷۴</sup> زهی امد عبادت طاهرین

اعتماد الدوله عالی سب فرخ نهاد مسعودی در چو کون ار است پهلوان  
سورتم از خبرتی تاریخ بر خراب مسعودی متن شد سجد ماه منین

بهر تاریخ جوان ای ظاهر

راز اندر قبول سبطین

غم بدو که نفرز نداد ویرا بدو رفتی فرزند بر خشم  
روز حیف که شد تو جد احمد کار ویرا جان بخشی و خجسته کار  
نور منی است پس لعل برای یابی لایبی آن که نشد بدو در کایر

و عوالات

تو محتاج ملک ابدی طلبی اگر از من بنده باشد حقا  
گذشتی در ادای که انوار بی شکستم بگویم عطا

و عوالات

نقطه دوت <sup>صحن</sup> مفتاح ملک  
شان عالی دارد و قضاة ضد  
در صورتش پس تواری اطهر <sup>است</sup>  
روز افزون باشد این اقبال <sup>است</sup>

چون مطبوع کلامش باشد سروری است بسی عالی طبع  
وقت طبعش <sup>۱۲۴۴</sup> حورسید اطهر خواند روح پیر <sup>۱۲۴۴</sup> آفتابش از طبع

چون مطبوع <sup>است</sup> کثرت این <sup>است</sup> راضی این شده بر خوش <sup>است</sup> کلین  
لوقت طبع خوش نوشت <sup>۱۲۴۴</sup> اطهر کلام سروری <sup>۱۲۴۴</sup> مطبوع شیرین

محمد علی خرم جلالون ز تواری دیوان خود کامرانی شد  
نوشت اطهر <sup>۱۲۴۴</sup> بهر <sup>است</sup> ختمش بقواد <sup>است</sup> دیوان <sup>است</sup> فصاحت <sup>است</sup> شد



تاریخ دولت رومی

حالی  
این نعم خان بود که از چنان شد در دمای سیه آد  
از پی تاریخ سال انتقال کت اله خانه سقم تیاره  
۱۲۶۴

تاریخ سید عبدالحلیم سجانی

تاریخ سید عبدالحلیم

سید عبدالحلیم از چو نیکنام  
امدار نکاله و آراست کن لکنو  
رو بای میضی و تسلیم حق فرمود  
بر غیش کند بسیار شیو لکنو  
بسکه می گوشت بد خرس عمل در  
مردش را کرد از ان اعمال لکنو  
انقض چون از جهار بر لیت  
واع بر واع از فرشت لکنو

بر سر لوح مرآت پس نوشت اله عین  
ملک شرق مولد ان حسن مدفن لکنو  
۱۲۶۴

انجمن المودع اعطای کرد  
 از پی تقدیم حکم عالی خیر الودا  
 شد و فارغ از افعال خود الودع  
 کرد و چون احمد علی را از کار  
 داد و بر مکتب را مشی و سال  
 باشد از دست مصطفی و امیر و تاج

طیور و حال صاحب

جان صاحب بذر حضرت که بگوید ساخت این طنبر خوش آئینش جوشن  
رسال اختر عرش لعلی امیرا پر صوا اند همین طنبر را آنگاه سرد

عالمی عالمی عالمی

از عالم بود  
۱۱۶۴

محمد تقی چون بغم شاد سیر چویم چنان رفت از جایک  
روا نظرتم بر سر برتش که عالمی بود از غم او جایک

تاریخ و احوال صاحب

چو فرزند سعادتمند اجابا بیه خرخ از حسن احوال آمد  
نیل میله دیش لکرم زد چه نور از شمعان آید آمد

عالمی عالمی عالمی

انیماته نو فتم وجه الله



الحق قلم

این نسخه دفتر ظاهر را <sup>بی</sup> غرض و تقوید

الطهر نوشت از برای ختمش <sup>۱۲۶۴</sup> تحریر ساله با فواید آمد

دوشی دار <sup>۱۲۶۴</sup> پاک آینی چون بعد از وقت از پی

به تدارک اول نوشت الطهر که نزد انجام پاک باز بخیر

سجود را عینی <sup>۱۲۶۴</sup> ان نور <sup>۱۲۶۴</sup> قبال <sup>۱۲۶۴</sup> دایم لطالع اول انصال کا کراست

الطهر برای <sup>۱۲۶۴</sup> ان نور <sup>۱۲۶۴</sup> قبال <sup>۱۲۶۴</sup> دایم لطالع اول انصال کا کراست

فرزند ارجمند و جانی و بلند است

در سنت حیات احوال چون نوبت باغ عالم امروز  
اندر نوشت بر درشکایت تاراج مسموم نوبت امروز

فرزند محمد دیوار اسیر و بسیار حرم امده نهاد  
اندر بر ایال میلاد اودم فرزند ارجمند مبارک زاد

ساخت اقبال جوان بخت این مکان عادی و بی نهایت  
به تاریخ بنیاد رقی الهی زب اقبال ابد خاتمه دولت

اعظم الدوله بسا در اربعه حصه  
که در جدول احمد علی را در امارت  
ار به تقدم طوی نور چشم حشمتی  
دارم زم شش را در دست  
حواقری کشند هر ماه زوایه رقم  
بشد افزون مصحف را  
امروز

بخش طوی نور دیده احمد علی  
بصدیش و در دست  
نوشت الحمد له عارج اراش مصرع  
قرآن مادم و مهربی عالم امروز  
۱۲۶

امده امروز پسند حضور  
چون بهم رسای غلام علی  
پس بی تاریخ خوش اهدا  
بدیه نواب غلام علی  
۱۲۶

برای ملاقات اینی بنده امروز  
قدم رنج کردی بودی را



بشوق وصال تو طبع منمدر  
بهین نعت لعل از زبان ۴۲۶

چون در می علی شرف از قدم اینجا  
کلزار شده لکن نماز از قدم  
اطهری تاریخ را قبل بیدار فیت  
آیا سندی شده از داد علی

بشوق وصال تو طبع منمدر  
بهین نعت لعل از زبان ۴۲۶

احمدی بکیم خسته نماند  
شد چو امیدوار فضل  
حادثش از پی سقوط حل  
او ویه در طعام کرد نگاه  
به تاریخ او نوشت احمد  
فاطع بطن کشت و شمشیر ۱۲۶۳

بشوق وصال تو طبع منمدر  
بهین نعت لعل از زبان ۴۲۶

امد این فاطمه عالم چون  
باغزده ناز و شوق و شمشیر  
شد در طالع بیا یون  
عصمت غنیمت حیا جمال زینا ۱۳۶۳  
بشوق وصال تو طبع منمدر  
بهین نعت لعل از زبان ۴۲۶

امجدی بکیم خجسته نهاد شد حایده و ارفضل آله  
حاسدش از بی سقوط گل اودیه و طعام کرد یکاه  
پی ادرین کار بر دجاسوی می زوی بال جید مرغ نگاه  
طشت کارش ز نام خود نهاد گشت استنی ورن ز نگاه  
گفت ای نامه ای شغل از من زار دیده چه گناه  
بعد ز جرد ملاست بسید کرد اقرار جسم نامه سیاه

پس در آن حال خوش نوشت لعل

قانع لعل گشت دشمن جاده  
۱۲۶۳

شیر مفرغ از او می گشت خیر الی  
از پی رخ سالش لعل خنده زورقم بادا الی این مشتاق  
۱۲۶۳ ارجمند

درین جزو نان نواب قطب الدین را خلافت  
 بنور را غنی فرمود خوش باد دولت است  
 سرافراز آمد از آن طهر که خواند و در <sup>الکلی</sup> <sup>۱۲۶۷</sup> <sup>۱۳۶۸</sup> که بر جان من مسکنی ترسم زید الملوک

به یاد آراصل کلزار خوی  
 عطا کردید چون احمد رضا را  
 پی میداد و از هر دستم رز <sup>۱۳۶۸</sup> <sup>۱۲۶۷</sup> زنی سر و تننا همت زینا

عمیت که نامه و پیامی شنید  
 بر خاطر خسته هیچ مرهم نماند  
 پس صبر چگونه این دل را زکند <sup>۱۳۶۸</sup> <sup>۱۲۶۷</sup> خورشید جلال باز آمد یار

شفقه بنوشت چون از اتفاق  
 شد و در دوا سرور چاک



از پی ایراد خوش طهر شست  
شد عیادت تا فروردین پیا<sup>۱۳۶۸</sup> <sup>سک</sup>

چو در پیشگاه عیادت خان<sup>ل</sup>  
شرف زلف زود آید  
که باشد از آمار افغان<sup>ل</sup>  
در آن وقت طهر صفت<sup>ل</sup>  
زهی عفو تقصیر اید ترا<sup>۱۳۶۸</sup>

کف همت پی تعمیر مسجد  
چو احمد خان حق اندیش<sup>ل</sup>  
نوشت طهر برای سال تعمیر  
که طهارت عبادت<sup>۱۳۶۸</sup> خانه آباد

چون کف همت پی تعمیر مسجد<sup>ل</sup>  
که در آن وقت طهر صفت<sup>ل</sup>  
نزدیک نبالیش خانه طهر شست  
جلوس تمام به اراکل بیت<sup>۱۳۶۸</sup> آید

از روی نیاز آید ایها بر سر تقاد و موش خلد  
 اهل تو بخوان مرا می تاریخ باب دل چسبش خلد

از خان محبته بخت فرخ القاب شد باغ چهره و کشتن باغ و صواب  
 اهل تو بخوان بهین برای تاریخ کل که در می بهار نو احمد خان

چو احمد خان پی کسب میامات باغ ادرست خوش این چاه و در  
 نوشت اهل تو بخوان تاریخ کس که باد از چاه ادرستنه میراب

ساخت احمد خان پی ادرست و تاب برودان را آید اندر جام مل

پس تاریخ خوشی الملوک  
خاص و عام رنوده دل با بندگی  
سم ۹۵

چون برای مسافران است  
ای برای وسیع خانها  
۱۳۹۵  
روزم الملوک برای تاریخ  
کامکار برای احصا  
۱۳۹۳  
سبب از محمد مرقدی نورالدین

چون غلام علی خان جهان  
ناظم ملک حضرت خاقان

از عطا و غنایت نواب  
خان عالی نسب خجسته نایب

یادگار وزیر صاحب جاه  
اسم حامد عالی غیرت ماه

نایب سیوا ره کرده  
سخت چون راسی او پندیده

شد خپال از بخت نام او در ملک  
که رعایا رسید از هر ملک



نور کاوش و وصول تمام در همه ناظران برآمد تمام  
 تاریخ سال خواند بر محسوب <sup>۱۲۶۴</sup> عمل پیواره که درم خوب  
 پس تو اظہار برای دعا است بر دار در جانب خدا  
 با جهان است در جمال <sup>شده</sup> فضل حق کار سازان باشد

۱ سر احمد علی پاک آئین در جهان بکینام آمد  
 ۲ ارغما و نوال وجود کردم فیض خدایی خاص دعایم آمد  
 ۳ مدد و مہم چو نشید این <sup>صفت</sup> بعد و یوز و صحت م آمد  
 ۴ سہم تن شد <sup>و ملاعت</sup> چه صورت خفت و دولت عدم درام آمد  
 ۵ در دیش ہم برای <sup>و ملاعت</sup> حق و عباد م آمد  
 ۶ بدین دگر نری است کہ ملک خود تمام آمد

۶ آن مصایب بر آید وقت یاد و درین بر کلام آمد  
 ۱ آنغرض چون فرسخت او آن عمارت با ختم آمد  
 ۶ زو در قسم اظهر از پی تاریخ خانه ماتم اعام آمد  
 ۱۲۶۳

در پی فاخته عبدالحق در رودی چو شد این برود  
 آنکه انقباض ظهور الکی در زنده دل سوس بر پروا  
 پیغمبر کرد و جهان را پرورد دای و چشم زدن کرد چنان  
 که سبب کوشش فکرم کرده هم زمین گشت زخم خاکش  
 ۱۲۶۳

پس در آن حال چنی اظهار اند  
 در رودی چو الی انقدر حال  
 ۱۲۶۳

از جادوی دیم باز زدیم هم زایم دلا بجهت بدان

ناظم ملک حضرت خانان شد غلام علی خان جهان

خان عالمی بخت بناد ارجمند و سبقت و صاحب

حفظ چنان و عهد و رسم کار ملا او اینت رو تنی بسیر

علم راستی چنان ارادت بنجر آباد شد زیانی کاشت

قابل الزرع جلد شد آباد ممکن الزرع نیز فایده داد

شد چنان دستقام او در ملک که رعایا رسید از بر ملک

کاشت کار را تلقا ویش خرم از خبر داریش جهان بی غم

ز سر کار شد وصول تمام در همه ناظران بر آمد نام

به تباریخ دوست ای محبوب عمل سیوار و کرد چه خوب<sup>۱۳۶۴</sup>

پس تو اظهر ما برای دعا دست بردار در خفا

تا جهانست در خفا باشد ظل سبحان ممدان باشد

کمال از غایتش سر از جهان



ز او نیش ابله کاران بگو  
فی قتل صاحبی خوش استم افتاد  
ز سر کار رانی سم قاتل اند بنا وانی ان مشورت دریم افتاد  
ز زینت را گرد و سیاهی گاه که رانی درین کا خودم افتاد  
به رخسار ساز و مال کشید که سم دادن یکبارگی استم افتاد

مستلم

چو شد جرم تاج چنین خواند اطر  
نقد فزناک رانی هم افتاد  
۱۳۶۴

ای خداوند جهان فیض  
فیض عام تو به شهر و دیار

تو چنین فیض بپس کن  
چه در ملک است بکار من  
۱۳۶۴

چو سرار اسلمه بر پرتوهای  
مشیرای انجام الفایز شد  
تحقیق برسان فرنگ از نام شد  
یوز و چه ریخته از جرم است  
سعدت را دیدن آن هم از نرس  
چو شرفند و گردیدند از فرط بهما  
خود خویشتن را بری از بیجا  
عباد کرد و بدو عالم فروغ عدل

بسیار از بی بار بیج سال این مصرع می نوشت  
چو سرار اسلمه بر پرتوهای

در جاد کل سجا	طلعت	میدار بخت آمد	فصل
۱۲۶ م	۱۲۶ م	۱۲۶ م	۱۲۶ م
شده چشمه لاد در آتلم شاکو	۱۲۶ م	۱۲۶ م	۱۲۶ م
۱۲۶ م	۱۲۶ م	۱۲۶ م	۱۲۶ م

بهرمن و فضل	۱۲۶۷	۱۲۶۸	۱۲۶۹	۱۲۷۰
اراعه و حسنت	۱۲۶۸	۱۲۶۹	۱۲۷۰	۱۲۷۱
اطهر و مدام	۱۲۶۹	۱۲۷۰	۱۲۷۱	۱۲۷۲
و قلم و کت	۱۲۷۰	۱۲۷۱	۱۲۷۲	۱۲۷۳
و چاه طایب	۱۲۷۱	۱۲۷۲	۱۲۷۳	۱۲۷۴
خوشید و ج	۱۲۷۲	۱۲۷۳	۱۲۷۴	۱۲۷۵

چو کرد دعوت	۱۲۷۳	۱۲۷۴	۱۲۷۵	۱۲۷۶
جانب نواز	۱۲۷۴	۱۲۷۵	۱۲۷۶	۱۲۷۷
نورفت حاتم	۱۲۷۵	۱۲۷۶	۱۲۷۷	۱۲۷۸
الطهر و عین	۱۲۷۶	۱۲۷۷	۱۲۷۸	۱۲۷۹
بی عقیقه	۱۲۷۷	۱۲۷۸	۱۲۷۹	۱۲۸۰
میل و پوخت ماه	۱۲۷۸	۱۲۷۹	۱۲۸۰	۱۲۸۱

چو اند قوال	۱۲۸۱	۱۲۸۲	۱۲۸۳	۱۲۸۴
وقت جلوه او	۱۲۸۲	۱۲۸۳	۱۲۸۴	۱۲۸۵
خاطرش چون	۱۲۸۳	۱۲۸۴	۱۲۸۵	۱۲۸۶
چمن شلفه	۱۲۸۴	۱۲۸۵	۱۲۸۶	۱۲۸۷
که مبارک	۱۲۸۵	۱۲۸۶	۱۲۸۷	۱۲۸۸
شادی در است	۱۲۸۶	۱۲۸۷	۱۲۸۸	۱۲۸۹

ز تر و سید صفدر علی خان چو فاصد خطیر انجام آورد



۵۲  
تو ای اظهر چاد فکر هستی بخوان تاریخ ان پیغام آورد ۱۲۴۴

چون بیت لیهما از اوج خفت کرد  
خان خسته این نمرای خند را  
۱۳۶۶  
اظهر برای تاریخ این مصرع را  
بادا ایدمالون زرا حسین علی

چون خواند احمد خان نماز  
در عبادت سر و قد بود  
پس تو از بخوانی که نماز از حضور قد بود

تو بی تو دولت و افشای ملک  
نوازنده اهل هنر آمدی  
همی خواند اظهر حدیث  
که نواب رخ سیر آمدی ۱۲۶۶

از غمایات بی عهد امروز آمدی سزور تعلیم و من  
منصبی یافته روز افزون آمدین کارماندن سز  
زین نیابت بو وزارت سز از وزارت بکه گویند سز  
و دولت و شمت و اتبال سز حق بود حافظت از شرف سز  
مقام رخ شسم زو اظهر این نیابت زو وزارت <sup>۱۲۶۴</sup> حسن

لور

با تو که زندی مساوات اکنون  
ساوات ز خاک و ادم خاک است  
و مردم  
اظهر سز و این که خوش بخواند  
اولاد علی خسته و پاک است <sup>۱۲۶۴</sup>

تطبیب الله و طبیب علی جان جهان مفتاح  
مدونی خاص ظل الهی فی انوار اول  
خواند محمد شمس مصرعه و اظهر ما در  
تطبیب الله و طبیب علی بنده نواز اول <sup>۱۲۶۴</sup>

چو فرزند برای نور احمد شد عطا فرزند  
بنام نامی و ثبت خوش قبال شد  
پی تاریخ و بهم است رقم ز خانه <sup>۱۳۶۷</sup> که باور بخت آمد اسم او خیرات احمد شد <sup>۱۳۶۸</sup>

بود چون این علامان رسول  
کرد حق بهش عطا می پیرا  
برمارش خانه اظهر شد <sup>۱۳۶۸</sup> باو اول منزل حافظ ضیان

گشت امر و زینت فردوس چون علام رسول <sup>۱۳۶۸</sup> پایش  
به تاریخ خاتم اظهر حافظ مصحف مجید نوشت

زینت چو شد علام رسول واد <sup>۱۳۶۸</sup> عنوان یی مبارکباد



به تاریخ رقم زده اظهر جای ورام فی حافظ باد

در برم عیش و عشرت الهی  
چون خود دعوت ارسال کرد  
امد من ندانی خوش از برای رخ  
صبر بر ارسال نمونه بدر کرده باد

حون خدایت الدوله از عنایات بادشاد منی

روز نوروز رنگ سحر بخیت ضرر اوضا داشت در نیمه تن

یعنی از است مسجی علی در مقامی که درشت شور و شغلی

گشت خاموش نامه با توکی از خردش اوان هر مومی

یکی در الوقت خوش شوب اظهر

بهدی بر می ست قدح حسن

۱۴۶۴

نی ہی ہنستے <sup>۱۲۶۴</sup> ر و خراب

خرو عالم سی کیا طاعت علی بی آپ ار رہ مارو نیاز مرتبی اچھی لے  
سہ فی تاریخ سال اظہر فرضہ حال پارچہ پست و دواج عنایت کنی  
<sup>۱۲۶۴</sup>

از بہر قوت و ملت از سیہا خان کو دید روز افزون اقبال و جاہ و حشمت  
خوش بہر نذر اظہارین صوفی <sup>۱۲۶۴</sup> <sup>۱۲۶۴</sup> <sup>۱۲۶۴</sup> بیدار حجت آمد ز ماسعود خلعت

چو مصباح ملک سحر و قوت علی از دار محمد آمدہ شان عالم  
نہنگام خلعت بیدی <sup>۱۲۶۴</sup> اقبال منوار افضال سلطان عالم

سال گرہ چو آمدند ماہ ر سال از جنش از جہش کاس کاغذ سال

اطهرای تاریخ این مصری <sup>ماده</sup> از برگه نمایان صورت <sup>مهر</sup> سال

خلعت فاخره گرفت شاه قطب دولت مصر طراز  
میرخواه او خواند همین <sup>بسم</sup> بس با جبار خلعت اعزاز

به تقدیم نیاز فدویانه مكرم آمده فرخنده القاب  
سر اودار امدار الجهر لوشن <sup>بسم</sup> مكرم فیضیاب امدار از

در برهم دیر دولت جاہ بروقت عینی رباب و شکست  
امروز نوشتن است اطهر <sup>بسم</sup> اینک ز می بختلر نکست



جوان طالع جوانخت و مال اعنی الدوله در خنده اتقا

خزائن الله فی الدارين خیرا رانعام تو شاد و جمیع احباب

دینی حرفه مالان الحمد لله بدورت در ساعی نایاب

زانفال تو بر کسایست فتاده بدورت هر شیخ و شایسته

نوبه اظهر جوان داری اگر بنوش

کدام اسید و در از قفل نواب  
۱۲۶۴

باوصف و کلام و الشرفیم در پیچید سر آه خود زار شاد علی

چون رفت ز حکم شاه اهلانو بنوشت شده خراب اولاق علی  
۱۲۶۴

باز آباد صحبت از شد  
۱۲۶۴

اهمی صحبت ذی بی  
۱۲۶۴

شهبوار اسما خوش کتاب سر کا	خان قلوب لہ عاجزا عالمی
اختر برج کرامت شمس سقہ فلک	نیر کرد و حقیقت عالم علم صواب
قدردالا اسما ہی علم عالی تیا	عزم فرخ ماب بصرت حکم اوقی
کشون کے گردن جگہ میں سر	آپ کا اقبال عالم میں ہوا مالک
منہ پراس ملوار کی آب کی گلائی	منہ تو دیکھو منہ کری اگر سطر
مہر کا گدڑی ہی جد ہی شوق کی	دید مشتاق طوطی کا وانی
یہا ملک پہی تہ اس عطا جو	مہر و مہر کے سیم و رسی ہی
دوست کو ہر بار کی حرکت کی	کیا عجیب چرخ پہ چرخ والی
کر ہی ہی خوشی کی عطا کی	خجندیہ اور درخت ہاں سر
دات عالی سی ہوا ہی رنگ	آپ نے پانا ہی دم سی باغ معنی

لکھ سکے لیا یک قلم اظہر یہ اوصاف و نشان  
ہوش کم کر تا ہر امن جان پر قریب

سرعہ رملی سنہ ۱۲۶۴ قمریہ و قد دعا

۱۲۶۴  
عادیۃ مارا بہ عالم کا منہش و کامیاب

سینہ شاہ جہاں سدی عالم بخش خردانی جام بخشے

۱۲۶۴  
جمع منہ کا شاہ جم جاہ بخوان سدی عالم کا منہشے

نواب صاحب اظہر جو کلمہ لکھی اسے یہی امن تھا میں فرما د ام کو

۱۲۶۴  
تاریخ کی جو سونہ لکھی اسے بھی یہی امن تھا میں فرما د ام کو

از پیر شرف غلام عباس مجلس ارسٹینوں افرا

اظہر نوشتہ پیر تاریخ مقتول حسین نذر باوا



در نادمی هم پیره افروز غلام مبارک  
افروز غلام مبارک و پیش رو مبارک  
افروز غلام مبارک و پیش رو مبارک  
افروز غلام مبارک و پیش رو مبارک

خان عالم و بابت الدوله  
پاپ جا پاپک یار پاپک یار  
رفد نور و دریاں پاپک یار  
یعنی اراست معرہ پاپک

پیر سال بنالیشی همی اظهر اوند

کہ میں بہت قید تھا

حکیم سلطانی عالم آمد عام خاص از پدر صاحب ایما



ہی کسی تم تری اوصاف اندازے  
 جو منہ سی سخن نکلا سو کو علی  
 ہر سو کو ہی کیا علم و فضل  
 فرزانہ عالم ہی تھا و سخند  
 بحر عطار دیکھا لو بھی میری  
 کیا صفی کتنی پر نوشتے فاق  
 ثنا نظموں کو ہی دعویٰ کرد  
 طعرا ہی تری الکی اک طفل  
 ریلنی عمارت کا رہی میری  
 جس طرح کو دیکھوں میں شاخ طری  
 مسطر ہی مری طریا خط  
 اور چمک ہی کیا صا و مایا  
 جو میں بہری سخن کیا فطر  
 کتنی موی اور یا کی رموج پر  
 ارباب سخن ہی تو شناسو  
 اسو اریجے یہ اطر مری جوان

تاریخ اگر حکو منظور سخندو

۱۲۶۴ء قلعہ علی آباد

وایت سین بادشاہی کامکار کہ اخرون مہر مہر بادشاہ



چو اعزاز و اکرام شد در دنیا ز اقبال سلطان عالم میانه  
 بی خودی خاص بر خضای سواد سواد سواد سواد سواد  
 بنا کرد مسجد با دای شکر یار است چاه بی براد اله

در این جا  
 در این جا  
 در این جا

نوشت طهر از شهر تاریخ  
 که برشته میرا این رجاه

فرخ آباد پیر سوا آباد دی جمعی می محشر است  
 بهر اجلاس تا لکبی اهلر که می می محشر است

آمین پاکان فرضه عمو شاد از بهر همیشه جان سوار است  
 چو رسم کفاح از محنت الکر رطلیم ان فرضه اندوز عبادا  
 معزز درین کار کردید حیدر که اندر عالم زل افروز عبادا

۲ خوش الطهر رقم رکنی الیاریح  
 شادی می بینید امروزی  
 بصری که بایست چوین  
 پس آن روز را خواندند و روز

۱۲ پویشی عیار و در برم و ش  
 جو صفر علیان رخ نغای  
 همین مصرع الوصف تو  
 بنام علی که حال کرد جای

۱ از شرافت را چون جیب کا  
 نور چشم فرزندی تو نال و  
 ۲ شذر رسم کشت و دالوین و  
 نیرال له می دالو قرب پرورد  
 ۵ بهر سال با بخش زود رقم چیا  
 ارجمند از منتب ان خیر فرزند  
 ۳ یار این جواد طالع از قلاوری  
 کامران شود و ایم با نصیحت و  
 ۴ علم کامکار از حلم شرم با حیا  
 محل عمر او با پدر از شرف برسد

چون خباب ديار الدوله قصري ارسته تمام حسين  
فكر آل عباست مبع مسا در خوا حمله خاص و عام حسين  
هر زمان از پي حصول سر ميرز و بر زبان كلام حسين  
در مجلس كه مومنين آيند بهره يابند از طعام حسين

بهر تاريخ الحمد عسکين  
خواند حامي انجم امام حسين

خوبيند اوج سر و ديوانه است در زندگاني ملت نور نظر منظر  
انجمن بيلاداد ابي مظهر <sup>مؤيد</sup> <sup>۱۲۶۳</sup> احمد محمد علي صاحب نور چشم

بيا جو ديا خدايي خسته حشمت اقبال شان شوکت  
انگريزيا همي روايے اچھا بيا شان دولت <sup>۱۲۶۳</sup>



چو امشب دعوت اجابت فرمود  
ازین سنت پیی شد احمد  
پی تاریخ خوش نوشت<sup>الطهر</sup>  
با یون خسته اولاد احمد

کردم نعم کی چون نذر حسین  
این مقدس مری فرخ بنا  
بر فرازش خاتم الطهر نوشت<sup>۱۲۶۳</sup>  
بهت از نعم چه این بیت<sup>الغز</sup>

چاه نو کندی نعم ملک<sup>۱۲۶۳</sup> شاه  
دریم آراب ز لای شاد و خرم<sup>۱۲۶۳</sup>  
بر سر لوح از پی تاریخ اول الطهر نوشت<sup>۱۲۶۳</sup>  
از غنای چاه نعم بعضی اولاد<sup>۱۲۶۳</sup>

پی تاریخ این باغ مکرم

توای اطهر<sup>۱۲۶۳</sup> این باغ نعم

نور شاه شد میرا که نامور گشت در همان چن ماه  
۱۲۶۴  
به تاریخ او نوشت انور فیضی آمده میر کجیه

برگنایل چو کرگش ارادت در جهان اوست ابرو بسیار  
۱۲۶۴  
به تاریخ او نوشت انور و چه بل گشت برگنایطیار

چو از نصرت الله در این دنیا گشت این ملک به سر راه  
۱۲۶۴  
پی از تاریخ نوشت انور که ایاد ابد ملک به نصرت الله

بخدمت دی تعمیر این خانقاهی  
شود و هر چه که خزان دولت جاه

میراعظم علی پاک امین  
بی حسنه د و فرخ پی  
مدح منی او کسلی مره تواریطهر  
اسم اعظم مہی ہما یون سی

پی نواب مامد مرزا اعد در  
سبعت برق کردار اندر  
نوشت اطهر برای سال تاج  
چند ما در ما بوقضا آمدہ

قطب دولت خرید چون شمشیر  
عوض مبدفان خند تلعل  
بہ تاریخ ادنوشت اطهر  
این چه شمشیر ابدار و اصل

قطب دولت کہ ہر سہ و نواز  
حصدر لطفت شہر بود



چون دستاوانه اهر را <sup>۱۲۴۷</sup> دایم از بخت کاهگار بود  
بهرت رخ او بخوان النون <sup>۱۲۴۸</sup> میوه اینه خوشه او بود

بمسجودی غل بر خاص عام <sup>۱۲۴۹</sup> عبا کرد حمام چون <sup>۱۲۵۰</sup> غل  
نوشت اهر از نهر تاریخ او <sup>۱۲۵۱</sup> که بادا پی عابدان غل کاه

ای که این شمشیر از خودی <sup>۱۲۵۲</sup> خون بر دشمن از <sup>۱۲۵۳</sup> صمصام <sup>۱۲۵۴</sup> خون شام  
پس اهر تیر از خیش <sup>۱۲۵۵</sup> بیهوش <sup>۱۲۵۶</sup> در حجاب <sup>۱۲۵۷</sup> این <sup>۱۲۵۸</sup> شمشیر

در آتش محبت راست این است <sup>۱۲۵۹</sup> بود در کوی عاشق <sup>۱۲۶۰</sup> معشوق  
مونسش بر فرار اهر همین شد <sup>۱۲۶۱</sup> که در پهلوی عاشق <sup>۱۲۶۲</sup> معشوق

از سرده  
بخت اندر  
خوبی

که با سلام  
از کمر  
از عهد ابدی

چون محبوب شاه حق آید  
حق ازین خوشناسی گوی  
خویش را از خدا جدا نشا  
در ره معرفت سبک بوی  
در جهان رفت و زردرم  
عارف حق پرست حق جوی  
یوسفی کیش خواند اظهر

چو محبوب شاه ار کرده کز  
منور با سلام فرمود جان  
خواب خدا بخش فرخ نوا  
بیه از عیایا شد مهربان  
پی جانشینی خود برگزید  
رشادت چو دیدار پیش عیان  
صد امرار سر بسته رودی  
بنام تسلیم تقدیران

در الوقت الحمد لله  
که محبوب مراد خدا بخش الهی

در فیض بر خلق پیدا شد  
 خدا بخشان عارف حق گزین  
 بیهی متقی بود و روشن ضمیر  
 همه فعل او با سعادت قرین  
 خجسته ببالون نهاد  
 چو ابرار پیوسته طویش  
 بدکس خرداوی از زر و طلا  
 که اینست خوشبختی و آسایش  
 چو ملکست جنت بخاکد  
 ملائک بسیار بسیار  
 بهرامی ارواح ابرار بود  
 بدارونی او دروا عارفین  
 پس اهدا وقت خوش روزگار  
 بهار بهشت برین پاکیزه

این خجسته نهاد  
 بهشت محبوب شاه حق اندیش  
 همه تن صرف در رضای خدا  
 کار و بارش همه برای خدا  
 از خدا بخش اعتمادی داشت  
 در دل این تخم مهر خوش میکار  
 ساک راه حق حقیقت گزین  
 کار و بارش همه برای خدا

عامر مجاور ملک  
 بی بر عمار ای ملک



چونکه وقت سعادت پیش پیش امر در از خاطر خوش

رخسرخش از صفای دل کرد در دل برای او منزل

خوش بفرمود وقت جلالت طالب است آن محبت نشا

بعد من جانشین من باشد در صفت همین سخن باشد

انقضی از بزرگ رفت از جا به ملکوت روضه رضوان

حرقه پوشید این خسته نهاد در جهاد و فیض خشنه داد

دست در پیش جهانی داد گشت از بند این دال از داد

خواند الوقت بر سخن گوئی عارف حق پرست و حق جوئی

پس تو اظهر میاری دعا دست برادر در حجاب خدا

تا جهان است در جهان باشد

رشد و اگر ام جاوید باشد

امروزه ای  
 بدشتر چه اندر از من کمالی  
 روز افزون آفتاب او یاد دلدار  
 خوانده اند از من در تاریخ این یک صبح  
 اندوخته شرف او یاد بخت تو  
 اله بهر سال ولادتش ای صبح تو

آندوخته شرف او یاد بخت  
 کجاست امروز کرد اگر ام احمد  
 ز جانی یکم از فرخنده قاف  
 پی تاریخ او نوشت اهل  
 رفیق صحبت پیرانه ست

بهر شک این بانوی عصمت  
 کرد چون بدر در نیای و  
 بود در پیرانه سالی عمار  
 قصر حنیت یافت از ارم کار  
 بهر مار بخش پس اهل ز در قم  
 حنیت اهل دوس زد و دارد

چرفت از پی نرین طهر غرت سه

۱۲۶۴

بیمیا که بست نهم لوده در درگاه شنبه

چو مهدی علیت اسکن از اقبال بنا و این قصر خند ه بنیاد

۱۲۶۴

پی سال تعمیرش الهه قسم زو بدو دست ندانی قصر نوا را

به تاریخ روضه النور

۱۲۶۴

ز در قم مرقد فضل الهه

پور سعادت قرین آه ازین تنگنا رفت و جهان از غمش می خروید

۱۲۶۴

پس پی تاریخ سال خامه الهه نوشت عیش و سرور ابد در دل نوا شد

چون گل عنای تو نیل رسد لایق خاک  
مرحل تری الم هر خود و دیده پیر

این سی مار زب سر او را عاشق خزه  
از قضا ای اسماء الهه اندر لعلش

غلام حسامی



اشک خون بار در چشمم این فکر  
بر ملک از غم می لرزد بیهوشی  
دل بندان سرگشته اطر در غم اندرین  
می شود بدقتی که پنهان در میان

نشر عالم سید و ...

نزد کمال صفت خوب می خوانند زار

۱۲۹۴

نابینده شد در عالم نومید اقبال منی

دستی که زلف و لب اقبال  
الطاف دید در کام اطفال  
اطر رسد در شفقت این مصلحت  
بشدید دید و لب و اقبال ادا کرد

۱۲۹۴

قصر خلیا بویا ارامگاه  
و کلبی اب شال محمد  
که بی مارج تو اطر می  
آغم فال محمد ج ل

بنام خود خوش چینی زین  
مصفا قصر حوالی مهر جانتا  
مصفا

بی تاریخ ادعوت الهی <sup>۱۲۶۳</sup> حجت منزل امیر اصحاب

چون محمد حسن پاک نهاد عادت کامل در حجت نهاد

قصه رخ بنام فرمود اندران طرح دل خرا ازاد

سینه آلات کهنه دل آردی نهاد حجت بخت

از پی فاضل روی بین شد بنام این شمس رکنی

بهر سر خوشی ملایمی بهر شاعرست ماداری

مطیع دل ز در زلف می شود طبع بر خجسته نقاب

حکوه علم و فضل بسیار است بهر نگار علم معیار است

مباد اید از هنرمندان این <sup>مکان</sup> بماند ظل شان

بانی آن مدام شدان باد مباد از بند فکر و غم ازاد

سال ترمخ از پدر اطرحت از دل مکتوبان و طبع درست

و حساب جل شیند از دل

از پی علم و فضل این نزل<sup>۱۲۶۳</sup>

ده چه رصحت بی شمار مطبوعه شد با<sup>۱۲۶۳</sup> با وفرون وین مکتوبان و دست علم

از پدر اطرحت شیند شش سال<sup>۱۲۶۳</sup> از پی فضل اسدین مطبوعه محمدی

این شد که اعداز دولتی مخصوص لیبی است و در خصای

اطهر تو بخوان برای نخل<sup>۱۲۶۳</sup> اور و طبیب شد خاص

اعتقاد و دیلو جمع بی بی بر شاتام

فرزند یافت سلطان و کام تحت<sup>۱۲۶۳</sup> از نه نام نامی اکرام مکتوب آمد

چون حساب و ثبات الدوله<sup>بسم</sup> منحصراً خاص حضرت خاقان

خوش باری است مسجدی در چرک<sup>بسم</sup> رفت بر اوج غرض مکتوبان



بهر مارخ او نوشت اظهر کعبه اندر میان نور <sup>۱۳۶۶</sup>  
این خسته طلعتیم <sup>۱۳۶۶</sup> با و محبوب دل و مقدر صتم  
از پی میلداد اظهر <sup>۱۳۶۶</sup> نور چشم آمد بر یک صتم

قال صولت قطب الدوله جان دولت قطب الدوله  
در مدح اظهر زیست <sup>۱۳۶۶</sup> شان شوکت قطب الدوله

در شبستان مراوسید امجد علی رشک خورشید در کعبه <sup>۱۳۶۶</sup> ماه آمده  
حامد المهر فی تاریخ میلادش نوشت از مل اقبال و صتمت نو <sup>۱۳۶۶</sup> جا آمده

جهانی آمده از بند ویدین چو صیت حسنی این در هر طرف

۴۶  
موقوف الدوله الخلفه اولی است  
چاپون پالی برج ششست

راظمی سال تاریخ امروز  
سرواد کویت طرا ایاصل  
ب ب جل کرمادست نشنو  
بحلی طومست از بودج میل

کعبه دین چون خلیل الله عا در است  
بر ملک بر عرش کفنی در حیات کرمیا  
بر مسلمانان چه انحراف است گویند  
ما از از عقیقت شنیدیم ثانی بنا

چون بهر فقره نشد و ستاد  
یک قاپ پل و س فرار  
از بد نوشت در رسید  
لذت افزوده بدیه او

نه ليدار کوي است و پاشان صا  
که خوش کوي ابو بکران صا

چيني نغزو دلکش کلامی گفته  
مگر بر کلام است چنان صا

پي حليمه ادمتي کمر دهمت  
چو اين ديو اجر و پرتان صا

چو در لبتن حليمه شيرين بلبل  
کواه فقير آمده شکران صا

که اهلر دوزخ کار پس بود مجبور  
دل و جان او دست قرآن صا

پس انون نوشتن سر و پير تاريخ

۱۲۶۴

بحال خوشنما حليمه ديوان صا

پي ابله بنده خوشن  
فرستاد کسل محمد رضا

خود بهر سال رسيدش کففت  
فرستاد با مژده کسل چها  
۱۲۶۴



چون ستم افش حامن آمده  
از فرزند مخطوط حال دکن بود  
در رسید او همین الجهر لو  
خوش نواریا بدیه حامن بود  
۱۲۹۴

احمد خانی برای محفل  
بطحله کیا خوب به سجا  
اطهر لکمی به ادسک تاریخ  
روشن خانه یی بدوا یی  
۱۲۹۴

در ستادسل محمد رضا  
فی اطهر بنده برکنه  
خود به سال رسیدگی گفت  
فرستادسل جیایا مزه  
۱۲۹۴

حون جبارک یازت الدوله  
مبده شاه مکیان آمد  
مسجدی ساخت در میان چو  
نام او نیاک در حیات آمد

به تاریخ او نوشت اظهر  
۱۲۶۳  
قبله عرسه سال اظهر

باشد رعنايات شيناه  
نصب افراست اسمي صافه  
۱۲۶۳  
اظهر توخران را بني تاريخ  
آمد چه مبارک اين اضاف

ای اگر توئی بسند دوست  
و یی شوکت و دخی سال ابدی  
۱۲۶۳  
اقبال بحضرت تو خواهر روز  
مقبول بود اضاف طبع الدله

در حصص جوانی غفیفه  
بردم پیش نگاه داشت طه  
۱۲۶۳  
اظهر نقار ایال تاریخ  
دایم ارام گاه باشد حله

از این علم برکت آید

امروز پوشیدیم ز شتر شعبال <sup>ص</sup> فردوسی مقام غیر شاه آمد  
۱۲۶۴  
و اظهر نبوت بر سر لوح فرار در خط عقیقه حق آگاه آمد

حقیقه چهار خست سفر بیت <sup>قله</sup> از نامم داشت جهان چو <sup>لنت</sup> شب  
این عمر را داشت خور <sup>سعد</sup> و چشم زد کرد این دیگر <sup>لنت</sup> کنار  
از خط الم بر فلک <sup>لنت</sup> زیاده ثبات بسیار <sup>لنت</sup> بر داشت  
از حسن عمل زر گرم <sup>لنت</sup> حیدر گوار در کار بسیار <sup>لنت</sup> خوش ایام

اظهر بی تاریخ <sup>لنت</sup> معنی است نوشتن  
۱۲۶۴  
شد دای چو اندر دل تازه <sup>لنت</sup> بهار

بهر نام <sup>لنت</sup> چه بود اظهر <sup>لنت</sup> نورقم <sup>لنت</sup> در <sup>لنت</sup> بر <sup>لنت</sup> در



صفر حسینی در آن روز از بغداد  
الطبرکات تاریخ از آن سال

در آن سال بنام صفر حسینی  
انور و یای پنهان شود  
انور و یای پنهان شود  
انور و یای پنهان شود

توطئه احزاب قتل علی  
خان مفتاح ملاک کل صد  
مستقیم جنگ در عالم  
حافظانند مصداق شد

خوانده اقبال پیش از آن  
که شب امیر است در آن

چو صفر حسینی از کربلا رفت  
کنند در غم او جمال شادین

پی سال تاریخ از آن  
چو بی بی جوان رفته صفر حسینی

چو صفر حسینی از کربلا رفت  
کنند در غم او جمال شادین

امیرالدوله فرخنده القاب      بنا فرمود و چون این قصه بر نور  
نوشت اطهر کمال سال بنامش      چه قصه را حمید از ختم برادر

کیون که بعد از معجزه خاطر اعلی صفا      آتی من آج بر من این اهل با تمام  
اطهر از سوخ سوخ کی تاریخ به یلکی      او شاد و میگویند سوخ سوخ تمام

چون قطب علی خان فرخ من

ایمن قطب علی خان عالم      مقبول جهان تحسین اعمال  
ورود در توبس بهین خرم      اندر او ب غلام اقبال

بهر خاتمان و پیر دولت جاو <sup>مر عبد الدلطیف خان آمد</sup>

در مقامات بدر الملک است <sup>در شرف فخر قیسان آمد</sup>

چون بیار است مسجدی در <sup>کعبه را صد شرف از آن آمد</sup>

این مقدس مکان <sup>بهر شیخ عارفان آمد</sup>

پس نوشت اطرار پی تاریخ

قبله عرس کسان آمد

چون زکاکه آمد این تصویر <sup>از عطای امیر ابن امیر</sup>

بدر تاریخ او نوشت اطر <sup>که جلیل است بدریه تصویر ۱۲۶۴</sup>

شده بر جهان در عهد شباب <sup>شک فرود خلد برین</sup>

گفت پی تاریخش اطر <sup>از عالم قمر العبدین ۱۲۶۴</sup>



حسان شاعر سرست که گفتارش همه از حسن معرور  
 برافاق است فیض خاص از دهر و دل گرفته گشت مسرور  
 بداعت از کلامش ترا ام فصاحت در همه اشعار شور  
 چو آید جوق جوق مستفید بی اصلاح و کاف و زاور  
 بی آرام نشان این کمر آرا که تا از علم ماند ذکر و مذکور

پس اظهر به تاریخ محرم و  
 شدا نجا در معانی جلوه گر نور  
 ۱۲۶۴

ز اقبال انس الدوله نجا چو درش آمد به شب برور  
 بی تاریخ و نوشت اظهر ز نواب است قصری ز لهور  
 ۱۲۶۴

محمد حسن خان رفیع جلاله  
 مسخر جهانی عدو و دیکند  
 چو اخلاق تو خاص شد بر عامی  
 در افاق نام نگویند  
 ازین گشت سارها عالم  
 که این حسن بارگاه است  
 بیفرو و نصیب سارها عطا  
 بر می نشان تو چون این  
 ز اظهر شد این علم با عرض  
 رساله محمد حسن از محمد

خنیش شاد در باطنی  
 بر آنکس که ویش تر شد  
 همین در دعای حسن  
 در ازای عمر حیات تو شد

مشتق  
 کو

دیگر نوشت تاریخ این طبع حکاو

که رساله سوار از آن نویسنده  
 ۱۲۶۴

قصه دلچسپ روح او را و ایم از جسم بدال در آمد  
به تارخ رقم زد اهل خود از صبا خانه پر نور آمد  
۱۲۶۰

چون فقری برای نوشتمی خود صبا را  
نوشته اهل تارخ مر حباب  
نوشته اهل تارخ مر حباب  
۱۲۶۰

برای بنام محمد زکریا

بسیار است انون چو مرا رسد  
نوشته اهل تارخ مر حباب  
۱۲۶۰

این مبارک منزلی خرچ بنا از برای مطیع امد بس پسند



رد رقم الطبري تاريخ اد <sup>١٢٦٧</sup> قصر نور و سمايون محمد

بعد صفت سلطنة عالم <sup>١٢٦٧</sup> دیر الدوله حول اربک  
نوشته الطبري کمال بنانش <sup>١٢٦٧</sup> رفیع ابن بن سمايون قصر سما

نزهت الدوله حول ابي بکر <sup>١٢٦٧</sup> جون صاحب اسماون  
بهر شاه الطبري خزده قال <sup>١٢٦٧</sup> رد رقم عالی عمارت شمول

ام چند را د عا فرست <sup>١٢٦٧</sup> اطلوع نیر اقبال شمس  
از پی تاریخ میلادش چو با الله تو <sup>١٢٦٧</sup> ان افر ما داری سر و فرخ الهاد  
پس به نامم بنیة این مهر عجم بر <sup>١٢٦٧</sup> نوح چشم دولت و اقبال زینت باد

علم از علم  
 علم از علم  
 علم از علم

زوقم محسب علی افضل خلق زمان	شد چهار از وجود انوار
نور ذات بمانش شریف بود که	والد او خوش و حدس برین
از بر کاش چه برسی خواجه	صد شرف اندر لبش ای
حسودت سیرت حسن معنی	علم و علم و فضل هم اندر

پس دعا بدی میلا و اولاد  
 باد یارب خواجه محسن علی

کرکی هفده می هفده ساله  
 آسمان دیکلی اطنانی پیرا  
 که بچی دای چراغ سیوه

رام جي ٻي ملڪ ۾  
لکي ناظم ۽ ٻي ملڪ ۾  
ري تاحشر نشان پڻ  
مهاڻي دڪان ۾ ۱۲۶۴

چوٿين فرمود مدي علي  
پي سال مارڪش اطرقت  
فدائين غراخان ۾ ملڪيت  
بزيب اين غراخان ۾ ۱۲۶۴ ملڪيت

ڪيا جناب ڪليم صدي  
شورايڪ اياستار ڪوهر  
مٿي ۾ شورتور ڪوهر  
ڪي اطرقت ۾ ۱۲۶۴  
مٿي ۾ عزت بهار ڪي  
لعل ديا قوت سبي بهي پڻ  
نور ۾ مٿي ۾ ڪي قوت  
نام ۾ مٿي ۾ ڪي طور ۱۲۶۴



۴۳  
بهرار رخ زخم زده اظهر  
شوخ طبع بهار نواب ۱۳۶۴

سرچند لیسر کرم عمری مدعا کوی  
اکون مدعی الی لاچار پریشیم  
نواب سز در حلی پارسه ششم ۱۲۶۴  
در حضرت ولایت امروزمین غرضت

بخزن نواب دولت اکون  
سز او ارشفت و بار نیاید  
ازین رو حضرت سلطه عالم  
بر روی او در دولت کشت  
چویر گری او در کار خان  
بخشم سز کان جسی غابد  
چنان کارش شود بالاکه  
زخرا از جمله پنهان ماند

پی تعیل فرمائی خوش طعم چنانچه ایراد توکاری آید  
چنانچه بلا بلا باشد که در پیش منسوب

تو ای اظهر و عاید کس غرض

اید تعیل این فرمائی اید

ز الطاف خاقانی اقبال دولت چویشان تو آمد سر و دل و پیکر

چنان بود ج زر کار عیاش که بر آسمان اید از پیکر

تو اظهر بخوان به سال عیش تجلی طور است از بود و جیل

و رایت علی بیست و سه بنده عشق و دل خوشه و سر

مثنوی و نصایب اول پیش صاحب چه نکر بعد اتر

ان همه و ستیاب شد العونی چون بدیدم تمام سکک کهر

نقطه مزوک که شد مرئی حلقه را صبح انانکر و مکر

باید مرا

نوبت علی بیقیه جان داد  
نوبت علی بیقیه جان داد

کردن ترشش باطله حیدر  
نوبت علی بیقیه جان داد  
نوبت علی بیقیه جان داد

نوبت علی بیقیه جان داد  
نوبت علی بیقیه جان داد  
نوبت علی بیقیه جان داد

نوبت علی بیقیه جان داد  
نوبت علی بیقیه جان داد

نوبت علی بیقیه جان داد  
نوبت علی بیقیه جان داد  
نوبت علی بیقیه جان داد

نوبت علی بیقیه جان داد  
نوبت علی بیقیه جان داد  
نوبت علی بیقیه جان داد



رفت چون نور کلمه صلیب زین الم کشت عالمی عسک  
بر فراش نوشنرت اظهر که دینان صبیہ در کجا

جواله یار بکای آج موسی غم مین اذنی تها ابر سوا  
به تاریخ سارک بایک سیه کجا اظهر غم سیر سوا

یهی تاریخ ذل فی فرمائی  
خوب اک دینان کتائی

کستی مین ملک شکی شوق ذکر سحر کوی بی کیا فکر مرق حو

رضیه مرد چو مریم تقای حور بقرب فاطمه ارواح بخت یابرجا

روح مرقد او اظهر اشعار شود  
در سینه کاتب حسین است <sup>۱۳۶۴</sup> ای و

نوحه سلحی خون قدم <sup>نوحه</sup> از نوید این طراک <sup>نوحه</sup> کرم شد  
حاجه اظهر فی تاریخ میلادش <sup>نوحه</sup> در وقت اقبال <sup>نوحه</sup> سید باد

احمد علی غفر فرزند چرخ <sup>نوحه</sup> کوریده بود عاشق <sup>نوحه</sup> شکست  
سم خورده در دیانت <sup>نوحه</sup> افروز <sup>نوحه</sup> او بود <sup>نوحه</sup> کشت محلی  
اظهر در نوشت <sup>نوحه</sup> از قبول تاریخ <sup>نوحه</sup> بر باد داده <sup>نوحه</sup> فرزند <sup>نوحه</sup> شیرین

سلطان عالم <sup>نوحه</sup> شروع <sup>نوحه</sup> عتاب <sup>نوحه</sup> الخیمه  
حاجی دین مصطفی <sup>نوحه</sup> ظل الهی <sup>نوحه</sup> در جهان  
تجربگی <sup>نوحه</sup> جابر <sup>نوحه</sup> رب <sup>نوحه</sup> ارشد <sup>نوحه</sup> الوعد <sup>نوحه</sup> بخش <sup>نوحه</sup> نور <sup>نوحه</sup> اظهر <sup>نوحه</sup> فی تاریخ

سجده کینه را بناف معود چون کرم بخش شک ماه نیز

به تاراج او نوشت اطهر شد بنو مسجد کین تعمیر

۱۲۶۴

آه نواب سبیس نوجوان رفت رین دار قبا چون ناکهان

عالمی از ماتم او شد خراب هر که دمه هست با خشم بر آب

دورین چون کنج پنهان شد نقد عقل و عیش با هم با خشد

هم زاده الاریس نامدار شد ز اوج خب انول کامکار

گشت بر صدر امارت جلوه گر سکنه در اقبال بر ماضی فکر

کرد هنری مکر از بکیم خطاب رده نواب فرود سل شتاب

تا هنوز از حمله دشمن بکس بر نیامد بود بخت او بکس

نسبت از نواب پس باشد لا در نه ماند بر سر تو این عدا



۷۹  
چون که بیکم کرد این مقبول رفت پیش لایق  
لاک صاحب بن محمد کشته بیکم همه منظور شد

خواند اطرلس بصیرت مجاح

۱۲۶۷  
ار حیدرست آه تجدید نگاه

لغاح کرد جو بیکم کمال محذور این نیست فرخنده کمال

۱۲۶۷  
فوت خامه اطرلسی مارش که حسن طوی را بر جندبار است

مادر بیکم که بود آن روز خنده رفت پیش آن که او شد عمری کمال

۱۲۶۷  
سعد بیکم حواری شد اطرلسی صفت ماوراء از مود این کمال

ناله لعل حی از اقبال مبارک باد او ح کف بیدار

۱۲۶۴  
بیا اظهر کو آن در مدحت او  
بیا یون جادو در لبی کار خنار

طغر جلالت ازینا نوحوا  
فلک کبر در دایم شمس  
بر فیهتری زوجه شمس چون رود  
نکا حشر شده از سیر  
رسمی که نوالش آمد خراب  
وودو کارش ملک سحر  
یکی از غلامان او دست بخت  
شده شمت از جادو نامور  
سکندر با قیال و دارا بجاده  
سپاه نهادست و جمشید  
خجسته نژاد دایم بول سرشت  
مسلم بر و شمس سعادتمند

بوقت رکاش خوش اظهر نوبت

۱۲۶۴  
که امر در ستمش و فقر جلوه کرد

کتاب اظهر کاهی پی سپا  
آپ به جوف می نیست اچھا  
۱۲۶۴

۴۶  
و ستادی چنانچه بگوید که مابست مثل او کمتر بگوید

سند اظهار نوشتن در رسید<sup>۱۲۶۴</sup> که پرداز پیری بایر بگوید

رفت چون لوح حکم<sup>۱۲۶۴</sup> هر دو کرد و مابست بسیار

بر رازش نوشتن است<sup>۱۲۶۴</sup> رفت معصومه زنده کرد

چون صبا به غسل فرض است از دفع گشت طبع مالا مال

به تارخ اول گشت<sup>۱۲۶۴</sup> حوض محلو ز نور اسب لال

حوض از است<sup>۱۲۶۴</sup> حوض خاست  
به تقدیم شرط غسل و وضو



یافت الهی فکر تا بخشیش از پی عین این مستی<sup>۱۲۶۳</sup>

در حریم عصمت این<sup>حضرت</sup> سید عالی نسبت شرح تبار

ز در قم الهی تباریخ او<sup>۱۲۶۳</sup> عوص اندلس لطیف و ابدار

اند امروز چون ناخشنود<sup>شاد</sup> گفت بر دست این شاد و خج

بهر میل و در تباریخ رقم زده<sup>۱۲۶۳</sup> حلقه لور بنی بخش<sup>۱۲۶۳</sup> میسر

نواب نادر اچا کایاب که از فرط طمع او بدخواه در ستوه

اراست قصر و الهی بویست<sup>۱۲۶۳</sup> و لیس و ارجمندی قصر و ملک شکر

چو خورشید از بهار طشت شد از تماشای او در جهان نورانی  
روا طهرتیم هر سال که شد از بهار طشت <sup>۱۶۴۲</sup> خورشیدی  
سن عمر او گشت چو تابش سده قرب از خافتنی

جواب کاظم پرسی محمد صبیح باغراز و اکرام بسیار آبی  
کجا نیامی اطهر <sup>۱۶۴۲</sup> آید از بهار طشت محمد حسین آید از بهار طشت

ثواب روزه ماه صیام حاصل

بسط ورق من از آوده فرخنده سرور و خنده خو

چون رسم ای بخرمت چو لاله  
آه نیم لایق احضار او

امروز لاله می غل صحت  
صد ب بزرگ می سرود  
کر فکر بود برای سال تاریخ  
اطهر تو بخور که لاله می سرود

لطف احباب چو اطر  
وانداز بر خویش مندی

در حضرت چون تو سر پرستی  
از جان و دل ست مستندی

بر آینه در طبیعت او  
لطف احباب بهت مندی

سمو اسر ز داری حطای  
زین رو از شر رسد کمرندی

خود بود و را سنی بر لبی  
ار قبض تو ماند و در حید

اکنون ای قید مرا دانت  
عفو تقصیر از جندی



۱۲۶۶ م  
 اظهر خردشیدناگاه چه احیر عظیم آید از جاد

۱۲۶۹ م  
 اکنون برای تاریخ اظهر آید که ثواب و فضیلت چه

۱۲۶۹ م  
 قطب علی خان صاحب ملک و معراج عالم از احیر و صاحب  
 ۱۲۶۹ م  
 و شریک و مدرس و امیر ایالتی که از دوره صیام و یار و قبول

دفعه مصحف چه ثواب و ثمرات دارند  
 هم ثواب و ثمرات متوقف بر این است  
 پس ثواب اظهر فی تاریخ خوش این عصر  
 روح سلیم از صفی و عظام العبد  
 بهر نام اعظم اندر آن که قرآن و فقیر کرد  
 صد مرتبه هر روز و در وقت سجده

شد جو اعرار و شرف و رفعت  
 در رفعتی اعظم ان معنی که میگویند  
 لفت ما احمد علی کاظمین  
 روح میگویند راحت از وقت <sup>مطلوبه</sup>

غم صحت کرد از فضل خدا      چون ضابطه مطاب لال جی  
 بر فقری را غنی نمود و است      فیض بی حد و حساب لال جی  
 از عطا و بخشش وجود و سخا      در جهان بود و در آب لال جی  
 هر هوا خواهی دین بر شط      مست از جام شراب لال جی

بسم فی تاریخ شریطہ حسن  
جلع غل صاب لال جی

چون تقی بیک شنای قدیم زین سپنجی سرای وای میست  
ز در قس بر مرار او اظهر چه تقی بیک ثانی میست

۱ چون تقی بیک شنای صفا <sup>۱۲۶</sup> پیشوای حله صحافان عایشان شد  
۲ بر سر لوح مرارش خامه مهر نوشت تا کسان شدای این شنای صحافان شد  
۳ بر فلکست جبارست خست کند خاک بر سر رخنه اموس ستادان شد

۴ دهیمانه پیش ازین که نو گو بود کرد مدرای پس در صدمه  
یعنی که برای کشت شاید حکم از شکر لاف وقت سان شد  
۵ در خیمه که وفات را گریزی شتم می کشت آه چه بیوفه  
یک شب که سیاه تر از ختم بود حسیم چو یکبر و دمی ای شد



ناگاه و می زده بپایم ماری    زان صدمه نوا رسید چه زان  
سه سال درین بلا جانم خوف    خوردم گلی آب نیک که شربت  
بخور چون چوب چینی شد احوال    از برای طبیب هر دفعه ان  
چل روز کوشه خلوت باشد    او خسته پرده و فرشی کسزد  
در چله اولین شد آرام تمام    لونم شده کل برفت از ناک  
مکین چه کنم که باز گاهی    این چرخ برانرو پی از می کرد

نوشت پس از برای تاریخ الهه

۱۲۶۶  
بیست که عود بران ماری کرد

بنا کرد و عهد سلطان عالم    چه قصر دل آرا و بر الماس  
نوشت الهه در هر سال بنایش    چه قصر است ریاض و بر الماس  
۱۲۶۶

سحر البیانی سحر شد علم    چو کفتار او فرحت نماند در  
خوشگوئی او رستید بحال    نه عالم از دوا نشنم او شد  
راشادی خوشین کوس    چو از شرق تا غرب میر شد  
چو مایف این نسخه دلکش    پی شاخ ان حسین بود در

ز داهر قسم پیر تاج او

که نور سحر عالم افروشد<sup>۱۷۹۳</sup>

بهد حضرت سلطان عالم    پی بر صاحب بن عو چا<sup>بهرت</sup>  
چنان در کار دین انداخت    که بر هر یک زبان ذکر آ<sup>لمست</sup>  
محمد الله که در تلاش بنعمه    پل و چاه و سراد خانقا<sup>مست</sup>  
مکانات عرا و هم صاحب    بهد تنهین ز حکم باو ش<sup>مست</sup>

درین فرخ زمان طاعت عالم  
بزرگ حق زشت شایع گاهست  
حوالی کبوتر خانه اردوی  
بنای مسجد از الطاف هست

تو هم اظهر بخوان از بزم تاریخ

بی ایزد پرستی سجده گاهست

که و تعمیر کی پیشه است جان  
مسجد از حسن عمل اردوستان  
بهر تاریخ نباشش رقمی از د  
مسجد دین مبین است بهای تو

بسکه این جشن سلو نو کو شیرین  
ساعتی لمر نماید و ادای حاجی  
عرض کردن از بهار بندگی  
از گل رگهی بهار امروزی یاد

بنام محمد چون این مسجد دین  
فضیله الدین و الاوستگاه



۸۴  
فی تاریخ ادب و نبوت اظهر که پدر ذکر اریو سجده کا<sup>۱۲۹۳</sup> با

چون بنا کردید این قصر ضعیف از برای اندر ال مصطفی  
نورقم اظهر فی تاریخ او<sup>۱۲۹۴</sup> این زیارت گاه شاه کرد

بشارت که این نور دیده توانا خسته عهد رضاعت بمقدود تمام  
نوشته خام اظهر برای بخش که شیرزایه<sup>۱۲۹۴</sup> او شد همین حلال حرام

از ملتب ارجمند نشه زند مفروع چونست میر عالم  
ای اظهر بهر شاد مانی بس ملک<sup>۱۲۹۴</sup> نور چشم عالم

از جهان رفت چه سگای میگویم  
شیرید چشم این درونی  
بر تاریخ رقم زد اخلصه  
بای صدای جان کاهشی<sup>۱۳۶۴</sup>

زوش چون شیدی انبار از رسم کوه  
عشرت کردی حد و شمار  
از پی تاریخ زد اخلصه رقم  
بستی سهره مبارک ای الهار<sup>۱۳۶۴</sup>

چون نوشوره آمد زوش شیمی  
کرد و طعم قسمت بی حد و شمار  
اظهر برای تاریخ این مصرع رقم زد  
باجان مبارک آمد این رسم کوشاره<sup>۱۳۶۴</sup>

نهم آمد چو از ماه مبارک  
ز رسم طوی شد مختار زیانو  
و عایینه پهن بنوشت اظهر  
خسته خاوه باد اعزاز بافو<sup>۱۳۶۴</sup>

چو پذیرد بان منعم یافت فرزند بصورت عزت هم جهان تاب  
نوشته انگریزی تاریخ میلادی بهار جاہ منعم راجہ پرتاب

کینش کی یورت کی پیدا جہانگی

امام چو است این عین پی کتب خروشت بر ملا  
نوشته انگریزی تاریخ او رسمی عید کا بھی تحسنہ بنا

امامی کچھ لکری این شاخ شود از سلون این مبارک  
پی سال شمسی انگریزی نہ باع امامن طوائف



عسل که در حجت خید در ضحاک  
رسالت عالم چو شد در قرار  
نوشت اظهار هر سال پیش  
رسمی حای ربابی عسل نماز

چون بنا فرمود و در کمال  
امیدان بادا سر در عسل  
هر مارح بنالش ظمه اظهار  
نور این طرا ابد بادا قدم و دست

ن این جشن عید فرخ آمد برای تو  
از باده شریا اقبال اولیندی  
هر مظهری سببی خواند اندر انظار  
نواب کا و کمار ای این عید رحمتی

شکر ای خیرین شش اندرین عید  
از تر یا بیه اقبال تو آمد عید

نفت احمد علی خاوری  
۱۳۰۶

ک  
نخله برین یافت ایوان پا  
جان / ۱۳۳۲  
نثار علی شندری چاپ

ایضاً من جنس دود معلوم می‌شود  
اجزاء اصولی به غیر می‌باشد  
۱۲۴۳

عهد اندوز و خاتم اقبال  
 بیوان ادبی بی علم خسته  
 ۶۳ ۶۴

جواد حسن کل و صلواتی بر محمد و آل محمد  
عطا شود و حق الشریعہ جائزہ سے

غلام عباسی در خنده القاب سرادار وقت خاقان عالم  
 ز بنیاد چنگیز دین یافت طاعت سرشوارند و ایران عالم  
 بی مال بخش اظهر رسم از غنوار اقبال ملک عالم  
 ۱۲۹۴

غلام عباسی در خنده القاب

بیست که امینه از خرد اقبال بر مسند پای خود چو زلف  
 اظهر از هر سال تاریخ جو شوق یعنی ز امینه غم عالم

انوس که امینه ز بنیضه در خلد بری نمود ارام  
 اظهر از هر سال تاریخ جو شوق ز امینه غم عالم

تسلیم حق بنیضه چو در دجا مستیا  
 حسن عمل که می داشت در منزل اقامت



بروح مرقد او اظهر عینی رقم ۱۲۹۴  
 چه فوج و اصحابی امر از احوال رفت

طبع <sup>حاجان</sup> در جانت چو این سر و دل  
 حلقه شده از جنم صافا  
 ماتم و مشین طایفه زبانی  
 هم تاریخ عینی خانه مهر تو

۱. منوی حکیمیه ضایع الی  
 مدح اهل کی بر اشنای کلی

۲. واد کیا منوی تلفه چین  
 نور افزای بزم اهل سخن

۳. ناک جان عاشقان شعر  
 نقه انور <sup>ایکادال</sup> تسلیم بر شعر

۴. فکر تاریخ که چه اظهر نی  
 دست بر طبع صاف

۵. بی لای <sup>۱۲۹۴</sup> ریحی  
 افری افری بختی بی لک

۶. آج پیش ضایع فرخ خال  
 مقتدای گرده صاحب حال

بست محمد عیان حاجی یاک بنهاد که نوید طرب و عشق اقبال شید  
خواندن آوای سبب شش <sup>انگیز</sup> غایت از ازل صفت مرزند کلام محمد دید

شد بجامه علی امشب خلعت در جهان شست از آن بی انبار  
به تارخ رستم زو اظهر خلعت چکر بود از اعزاز

مشو صای فرخ حال بی جهان <sup>میک</sup> یاد کار می عشق  
به تارخ تو بستی اظهر کعبه بی عیان آج ناز کار می عشق  
۱۲۶۴

بهر حضور دال با فرد دست جاده کو بی <sup>نقد</sup> حاجت عابد آورد  
از سال تارخ اظهر نفس رخم ز زلف طاهر آورد

رفت چون امرا و خانان جهان بیست  
 ریف عین یافتند مشق و صفا  
 در خاک و خاکستر بستان کوهستان  
 امان امرا و خانان نوجوانان  
 ۱۲۶۴

اگر تاریخ اظهر حق می  
 تو که جوش آتش کهای ای کوه  
 ۱۲۶۴

عالم علی چو اظهر مافرد و ملک  
 پس روی سوزی صفا و صفا  
 باشد ترا سخنی ز فکر تاریخ  
 باید می رفتن قریب حاد و  
 ۱۲۶۴

نظان عبدالواحد امیر چو شهر لکنو  
 لکنو را شد ای مظهر غرور  
 روزم اظهر تاریخ خوش این  
 یابو عبدالواحد دین جان بهار  
 شان



جو مرد خواص محمد علی بعد سبک گرفت اش حضرت تمام ای کلم  
نوشت است همین الطهرانی تاریخ زمره خواص محمد علی ملول و دم

خان آقاخان نظام  
السلطان

خان و اصدر علی آقاخان  
بهرامجید علی ان نور العین  
اربی عقد نکاحش خواند  
است امر و قرآن سید  
۱۲۹۴

محمد ابدی

دوش خون و اصدر علی  
در کرده ناطقان یکتا بود  
خلعت ارد و اصدر علی  
۱۲۹۴

نایب و نویسنده

اراسته راجه صاحب نیلی  
نواب احمد الله میرد راجه  
نایب و نویسنده  
۱۲۹۴

بخت در حال صفت آه

چو بود از قدرت اله با نو جوانی فرخ آیین غیرت ما  
 بوقت جلالتش نورنت اله عفت و عصمت مای جان میراد

جان چو بخت آفرین امرد داد مای نوخی فرخ زین رشاد  
 از پی تاراج زمین خواند ضرر اندوه عفت و عصمت نپاد

یه کرم بخش حب هوئی بی جان او سگای غم سیی جهاد برسان  
 روح مرقد پر اطراب لکسی یه کرم بخش آه بی جان

در چشم  
 نرم بخش از جهاد چون رفت شد عالم

پی تارخ بر لوح مرآتش زرقم <sup>نظم</sup> چو صبر ایدم خون ان کفار تا نین برود  
۱۲۶۴

بانی نو جوانی چون ز کس <sup>نیت</sup> بر چشم شد طلون <sup>خوش</sup> از غم بیارو  
بر لوح مرقد او اطرین رقم ز <sup>نظم</sup> بالوی قدرت الدیاجا قدم دارد  
۱۲۶۴

آید قدرت الکنول <sup>نظم</sup> صبر کیمیت شد ز عالم بالوی <sup>نظم</sup> زهره  
اطر بر افروشن <sup>نظم</sup> باید برایی تارخ <sup>نظم</sup> افسوس شد غمت یا نوارسی <sup>نظم</sup> کما  
۱۲۶۴

در جناب تو کرم بخش امرا <sup>نظم</sup> یا الهی ارم بخش آمد  
بر ملک نیز رسانید بخش <sup>نظم</sup> که بامیدام بخش آمد  
۱۲۶۴



چونش عباس بیابان و عید  
در عالم رفت و در عید آب  
بی تاریخ او بنوشت افلک  
غم عباس بیابان و عید

چونش باکو مرصده خوبید  
برگشت ز غم او چشم مردم  
نورث حاتم اظهر تصویر  
به مبارک است به بیت کیم

چو مالونی فرخ تقا پارسا  
برفت از سما سوی قصر حسا  
اگر فکر تاریخ اظهر تراست  
چوان مرد مالونی عفت نشان

رفت چو این با لوی حجت به خوا  
خلد برین حسن محل که دید مقام  
که در قم بر لوج مزاران اظهر  
یوم شنبه است کیم برین با صیام

نامن لکھنؤ علی قلی خان

۱

رفت چو لال جی زین عالم      در نظر آمده سیاه چمن  
بهر نارنج ان لوثت اظهر      داو غم لال جی مدام بجا  
۱۲۶۴

طرحه ای که در این کتاب

با صبا در راه میرفتیم و چون رسید  
یادگار تش عالی مقام ازین حال  
چون کمی سیمای رخ امروزم اس  
یادگار تش عالی مقام او بود  
بر جوانیش بود و منور آن فرقه  
با من اظهر بود و منور آن فرقه  
۱۲۶۴

زین سرای کهنه در عهد شاهی  
بر مرار تش خامه اظهر نوشت  
در وای حقیقت فرخ نباد  
فاضل الرام طایری داد  
۱۲۶۴

چو اصف علی بود و اگر ازین بود بیارست خلد برین حق مبرش  
 بی سال تاریخش اظهر رقم زد پس از حسن اعمال خست مقامش

شد چو از حسن عمل این عباد قصر فردوس مقامش اید  
 بهمار رخ رقم زد اظهر غم عیاس اید جان کاید

امداد علی چو رفت در غلد از جام طهور است دست  
 بر مرقد او نوشت اظهر امداد یقرب ملکیت است

چو امر داشت به نوبی پاک کنی بفرزد سر خدمت شهر بانو  
 بی سال تاریخش اظهر رقم زد بهشت بین زمینها اید مالو



چو در مدح نواب علی الخداب حجتہ مناقب نبویون خطا

در پیر جهان خان احمد علی مددگار بر مومن و تقی

صافست اینی کور ابدار که شد نور و درخشان و صفا

چه دلی استغفار با آفتاب مصفا و مجلالت چون آفتاب

شبیاعت کس ابدار علی دودار سیاحت و نشان ملکات

چو ای مشور بیمار افرین بدین دوار در جهان هم نشین

راقبال نواب والا خطا شد این مشور در جهان ایضا

بود جادو این در جهان بارکار شود نقل او خوش بنزد و بار

بود اظهر سال تابان او از طبع رسا مصرع نوح

که ما یکبار از ان توانی احوال چو سال مارخ شد اشکار

بود اشکار از بهانه اشکار

که این سال تابان او  
بود اظهر سال تابان او  
چو سال مارخ شد اشکار  
بود اشکار از بهانه اشکار

محمد حسین ابد از حسن خو چو در چشم سعادان لا تشایق  
بدار علی کرد ممتاز و لغت مایون کتب خانه ایدارا<sup>۱۲۶۴</sup>

هزار اقبال ناد در را چو در خلیج کشت سار خور<sup>۱۲۶۴</sup>  
نوعت ای اهل کور خور<sup>۱۲۶۴</sup> در نور اوله مد همورم املای

حور سبک شاه منی خلیج ندامت نور کلی<sup>۱۲۶۴</sup>  
نواظر بی سال باغ ان خوان<sup>۱۲۶۴</sup> خلیج خور حسنی

ای در در حسی در است خاص مد عام حق حزلی  
دو نوبت ۵۵۵ جمعی و امید ایدار و سبک علی و علی<sup>۱۲۶۴</sup>  
۱۳۶۲

سرد صدقین بر این خجسته ای که مرادانه چنان از خود می بود ایفای  
ترا اهل حق سارخ خوانند بر <sup>میر</sup> جبهائی تولد را <sup>ایضا</sup> <sup>۱۲۶۴</sup>

چون که در این اهل بیت بود خجسته از همیشه شکرش کنیز طاهر  
دوش را اهل این اهل وفات <sup>۱۲۶۴</sup> گفت که رفت در جبهه جان کنیز طاهر

ایده صال از خود از جنی احباب <sup>۱۲۶۴</sup>

رسمی زین عالم <sup>۱۲۶۴</sup> ای احباب

چو صاحبان سفر خجسته سر شاخ طویلی <sup>۱۲۶۴</sup>

بی سال با خجسته اهدا قم <sup>۱۲۶۴</sup> رفت از جبهه دوش صاحب <sup>۱۲۶۴</sup>



بانوی فرخنده خودالازاد کرد جنت را منور همچو ماه  
بر سر اراد همین اظهر گشت <sup>۱۲۶۴</sup> رفت با اقبال پیش طاهره

در سینه دیم ز شیر شوال داد ای فرزندان <sup>۱۲۶۴</sup> متعال  
اظهر نوشت به تاریخ از جاده محبته اقبال

در مدح قطب

قطب دولت قطب قطب <sup>۱۲۶۴</sup> مددی عالم حاضر بکمال  
چون بر اظهر کرد اطاعت این عا <sup>۱۲۶۴</sup> صفت اقبال قطب الدار و دار  
چون بزرگ اهلیت این نوعی فرج <sup>۱۲۶۴</sup> روز و شب مصروف می بودی از آملی  
بست به هم شد چو زاری صام <sup>۱۲۶۴</sup> از بای بیضه جان نسیم که آن یک  
بر سر لوح قرارش خامه اظهر گشت <sup>۱۲۶۴</sup> خلد باشد بهر بی جان بهیم حوس

این کتاب در کتابخانه

چون سواران بقصد و پنجاه شد ملازم زحاکم <sup>شکسته</sup>  
به تاریخ زو <sup>۱۳۳۴</sup> قسم اظهر داشت صاحب سفارشی این

جب مجمع رساله دار هوئی برپای عالم بین اوکی <sup>۱۳۳۴</sup> شد  
همی تاریخ لکنه توای اظهر هوئی <sup>۱۳۳۴</sup> تمناز آج <sup>۱۳۳۴</sup> شد و خان

در این کتاب

این کتاب در کتابخانه

۱ حضرت سید عالم آمده سابه پروردگار و دینی پناه  
۲ برویدرالدوله عبداللطیف کردار لطف و عنایت چون نگاه  
۳ پیش ازین رو مسجد در وسط ساخت از بهر دعای پادشاه  
۴ برادر و خانه اظهر نوشت <sup>۱۳۴۶</sup> هست باب رحمت عالم

در این کتاب

دکانی رشک فکر آری که شد الیه <sup>کلمه</sup> تناع بیش قیمت اندازد حاجی  
 نوشت اطهری تاریخ خوشی <sup>مقصود</sup> دکان رونق آکین فقیر اندو و اگر

تاریخ نیاباد

ملارمان علام علی خان جهان مبارک اندلی بهر عز و جاه او  
 بخواند و دشمنی در حضور <sup>مطلب</sup> که او مقصدت همیشه یار شاه <sup>۱۲۶۴</sup>

تاریخ مشرق

چه می شناسی عشق <sup>جمع</sup> رحیم حضرت مسلک عالم  
 می تاریخ ادب و ادب اطهر چه بود عاشق و معشوق <sup>م</sup>

تاریخ بخیر

جناب بندگان راه صاحب رفعت گشت چون آمد در راه  
 بسمت خامه اطهر رقم زد که الفت رای بخشی <sup>۱۹</sup>



ناسم

دوستان جان داران  
رفت در خلد برین چون ارکان  
بر فراش خانه اظهر گشت  
نزد قاسم وقت قاسم جوان

نار در صفا

چون خسار بدوم نفع  
داد حق تو چشم لحظ  
بدر تاریخ سال مولودش  
دختری آمده نوشت اظهر

نار کاه و خوراک

فقر آید که در صده الفا  
کرامی بنیاد و خجسته است  
پس اظهر همین بهر حال بشناس  
رقم که دکان شکایت

بی شادمانی و شادمانی  
بی شادمانی و شادمانی

جواد اسید حسن شدی ارجا  
حسن شدی ارجا

۱۲۲۳

ز قیدی تنه رسیدن هست

۱۴۴۲

سحران راهی هم باطن

پیران گشت بر این صفت قوح <sup>حقیقت</sup> باشد مدام با جابه ای خسته اما که

فکری اگر است از بر این <sup>تاریخ</sup> کوزید بند آمدن خسته اما که

۱۴۴۲

تاریخ دقا

بر در جمیع برنت از <sup>امام</sup> خورشید فضل <sup>بسی</sup> خرابی کن رو محمد اباد است

نوفت خامه اظهر بر این <sup>تاریخ</sup> زوید قریب خراب امام دل شاکر است

۱۴۴۳

تاریخ دقا

در دوشنبه رفت چو <sup>عالم</sup> رحمت <sup>شد</sup> در <sup>تاریخ</sup> طالش زین <sup>تاریخ</sup> دقا

خامه اظهر <sup>تاریخ</sup> تاریخی او این <sup>تاریخ</sup> قسم زد خواب <sup>تاریخ</sup> کل می را

۱۴۴۴

تاریخ دقا

رفت چون در وقت افروزی این <sup>علی</sup> صحت  
صحت افروزی از قفس سرور  
تافت غیب از پی مارخ با انهر  
صحت بار منزل را صحت  
۱۴۶۴

مار صحت

شد صحت پی لواز علی دفع یکبار  
دفع یکبار روح طغش  
پیر مارخ ادوشت اطر  
از لواز ش <sup>۱۴۶۴</sup> عطا پی می شد

مارخ دعات

شد چو از جام محمدی بکیم از عیش کشت عالمی علی  
سر مرارک لوی است اطر  
حای دالای <sup>۱۴۶۴</sup> ش بخلد  
۱۴۶۴

مارخ دردت

از فضل اهد و اب خان جو قبول دل لفت و نظر  
پس اطر پی سال میلاداد  
رقم اوله و اب خال <sup>۱۴۶۴</sup> خور





خوش اظهر سخن سج از بهر سال تاریخ کفایا بجا یون اما این لطف خسرود

تاریخ دی

ام خورشید علی را امروز قصه فرخنده برین ش چو حصول  
بهر ازش رقی ز داخله در جهان ش بقدر مونس قبول

تاریخ دی

جناب فاطمه سلیم حوامروز بقدر مونس معالی زین شهرت  
نوشت اظهر فی سال و حالش کثیر فاطمه اندر جهان رفت

تاریخ

ان خجسته نداد و پاک امین فدوی بارگاه شایسته  
خواند در مدح پس عین اظهر که چه عبد الاریف عالی جاه

تاریخ امده محمد تقی رئیس هنر گره

درین شهر اندوخته بر سر محمد تقی سید پاک خو  
 خوش آید اندوخته بر سر پی خلود شریف آید و او

در روح قصبه

مستقیم از بهر حال چو این مستقیم  
 صدور امید بر روی بهر جوانان کشاد  
 پس بی مدح و ثنائش از هر قصبه  
 لغت با اقبال قریب الدوله فرخ نهاد

در روح قصبه

مستقیم خدای قریب الدوله مستقیم  
 زمینیت و سیم شایسته و توفیق  
 در دنیا و مدتش از هر قصبه  
 کو خجسته قریب الدوله هم بهر  
 ۱۲۶۴ ۱۲۶۴

مارج و ناست لام علی

لوحی الی خجسته آینه  
 از بهر شرف و عزت جوانان  
 بر سر ارشاد سخن نوشت  
 زین جنت لام خان بهر



مفت چون نر جو آلام عی  
بر هوا خواه شد برنج و  
بر نفس خواند که کمال  
از جهان آد رفته در شب

نویس جواد علی

بوی ادبی تاریخ به بر محل بنا قصر شک ۱۲۶۲ بهار چمن

نویس جواد علی

عجیده چو شده یقرب حب  
روحش مردش وین قرب کور  
بر لوح مراد رقم رز اطر  
پیوست بر حجت الی عید و  
چو پیمین صاحب امور ارد کامینه  
بقرب طریقه خالص و شرف  
نویس جواد علی تاریخ بر لوح مراد  
بقرب وین مرد خالص و شرف

ایر از

تاریخ وفات بیان دیگر

همین است شبان که از بند دیگر در قصر فردوس رخصت شد

پی سال تاریخ نبوت آخر بهشت برین جای دیگر باید

تاریخ ضابطه از حدیث

بدر ابد دل حیران در آرمخت آمد این فرزند فرخ فال شد مهر و ماه

ز در قلم اهدای تاریخ خوش این مهر نوز چشم لال حی با دولت اقبال

انقضا

این دستمال بهر لال می داند فرزند چو از فضل و کرم

این دو تاریخ امداد الهام غیب بخت بهم بیدار یا در بخت بهم

تاریخ باغ رای مزین است

باغ اراستین این را نشد مرا کرم چه چشم و چراغ

بهر تاریخ ادوشت الهند که بهار را به خجسته مانع

الحمد لله

رای داد اللهیم زاین درسی ساخت این مرلی سردر  
سورخ الجهر از بی تاریخ که مکافی رسی مجسته ما

تاریخ کمره مسجد و سیر الدوله قادری

کما اچ باشد از زیر الدوله  
 باشد ز فروع علم یارب معز  
 اظهر نوجوان برای سال تقیه  
 کما از کمال علم باشد پر نور

بعد شاه جم جایی غفور و شکوئی  
بی تاریخ تعمیر شد از ملتفی آمد  
بی تاریخ آمد و تا جرم آمد  
شده معمور کنج و یا و خب و لا



دولای چون عالم شده عین  
مبارک و این روز از این روز است  
که شیرین کامی حساب امروز است

دولای از چراغ چون چهارم کرد  
بهر یام و در آمد جلو و شمس و خورشید  
که شیرین کام عالم ترین برای من باشد

سری لری امروز حس و هوا  
شده از برای جهانی دل افروز  
سرودار الحری شد نوشتن  
که کام جهانی شود شیرین امروز

بنومان پر شد و در حال  
بیار است این قصر خنده

۶۵  
پی سال مهرش الهی رقم زد  
همین قصه که بنویسند پیرشاد

بجای عی و لچر است باغ  
ز اشجار رنر شاه و سر شمشاد  
لوت الهی از بهر نارنج و نارنج  
بهار حسن ش بنویسند پیرشاد

جهان اندرین چاه آب زلال است  
که شد لذت آب هر چاه از یاد  
پس الهی خوان بهر نارنجش  
رنی شیرین الی بنویسند پیرشاد

جنبه تریان بهر دوزخ کثر  
چرا این ارادت کج از حسن و حسن  
فی تاریخ او الهی است از بهر نارنج  
ابد اید رنر حسن و حسن کج از حسن

فضل رسول است فضل رسول      و انق اسرار فردغ و اصول

از پی درخش تو خوش اهل خوار      مادر بد جلوه فضل رسول<sup>۱۲۶۴</sup>

زنوب درخشن این عید ضعی      چو عام آمد و بر چهار بردها

بماند چندان غنی سر ایست      که قربان تو باد این عید قربان<sup>۱۲۶۴</sup>

از پی راسخ و استقامت      شد چو بنا به زحکم حضور

پیشانی تاریخ خوش اهل نوشت      کج درین کج معیش سرور<sup>۱۲۶۴</sup>

راجه نامدار کردن فعل      فیض را بحد وجود را بکا

چون بیا است باغ اهل خوار      که ز بهی بی حال طست<sup>۱۲۶۴</sup>



ز اقبال نواب عالی جدا      نجسته مناقب مایون خطا  
 صیاست چوین کو را بدار      که شد مهر و جنبه شمسار  
 کمال طبیعت چنان گشت صر      که شد جلیق حسن روی حر  
 فصاحت بهر شعرا و جلوه کرد      بلاغت درو تر از آن در لغز  
 منور ز نور طامش جهان      بهر ملک که رس بر وار جهان  
 ناین بزم روشن اشعار او      که هر رزم دریا و نصار او  
 سرانید که مهران در زبان      نویسد هر لوح دل شیخ و پادشاه  
 تو هم اظهار به تارخ خود      ز طبع رسام صرع لغز جو  
 که ناما که یکباره شد شکار      بود اسکارا بهار شکار <sup>۱۲۶۸</sup>  
 به بندی مین سحر <sup>۱۲۷۰</sup>      که شیر معانی سوئی کیشکار

بست ششم چون زده نقد رسید  
ساخته امیر خوش آمد گفت

یعنی این میلاد علی الحی است  
خرای میسر کنان او میداد

تا نوید اظهار از خط عرب  
بس فردا را نیز از اوج ضرب  
۱۴۶۴

ساخت احمد بخش چون توپ بی نفعی  
هر عدد و از خوشنویس لازم کردم

پس پیان رخ صفش ظاهر تو  
تو پیرایه سبز میام آمد برق دم  
۱۴۶۴

در خنک سقا

مدبر ملک این دیر حیا  
بسی فرج است از نمایان صفا

بر اظهر کم کم و از حق نشیند  
که عبد اللطیف این بود الله  
۱۴۶۴

ایمیرالدوله عبداللطیف

شان اقبال لغیر وجود بلند

مطربان خوانند در زمخت

عید اضحی و ایام اوجند

۱۲۶۴

تقیب الدوله فرزند اله

بے فرزند ز عید یاد

نوامی اطر بخوان در شفا بخش

چونیکو تبارک عید اضحی

۱۲۶۴

از فرد دولت و جاد امر و رای سخن

مشرع مریجه ای فیض دل

پس لازم امر حاضر است برای تاریخ

پس اجماع این عید فرما

۱۲۶۴

جو ابرام حسن محمد حسین

دعای اولو کما فی حدیثی

اداره ی شرف خدا چو یه آفتی

کلامی است در شرف خدای حرمی

۱۲۶۴



۱۰۱  
اندلسی قهرمان نظام و رحمت صاحب اقبال و هم در شین

شهر اطهر این و تاریخ سعید یاد آمد بخت بر خور داران  
۱۴۶۴ ۱۴۶۴

از برای علی حسین این پور قره العین هست و نور العین

پس تو اظهر جوان بی تاریخ خان و اقبال اندامیر حسین  
۱۴۶۴

خان علی حسین اس فرزند طلعت اندر نواز خوش یافت از فضل و اقبال

حسن جوهر الود اقبال را زار داد دوست یکام باشد وصل حسن احوال

فخر نیک که اندر نورش مسلم حسن حیات بزرگ فرزند مادر احوال

علم از عمل بزرگش علمی از علم تو ام حلم و وفار باشد باو رفیق هر حال

اطهری و در دست حضرت این تاریخ

میدار بجفت او در تشریح اقبال

۱۲۶۴ ۱۲۶۵

برای عمر خال و الا ترار عطا شد و در زندقه نقا

خود الا که از به تاریخ او بمی بجفت شمع شبتال

سید حسن چو بد قلوب اخر و نمود طبع قرآن کرد و برفع کمال

اطهر بوقت طبعش از به تاریخ ۱۲۶۵  
صفحه مترجم آمد مطبوع طبع علی

چو گفت این نسخه و لمی مطبوع عیال شد از حسن فیض عایا

نوقت طبع او در وقت الطهر ۱۲۶۴  
ز بهی گفت از او اثر طبع میرا

نیمه مشعب حوشه مطبوعه در این سال منقح و اضافی بود

۱۲۶۵

دقت طبعی می گویند که مشعب زیب طبع خاص بود

دولت و اقبال نام این جزوه طبع از قالیش جادو و با شکر و قال است

۱۲۶۴

زود قدم و در صفای فرزند او طبع نو چشم دولت و اقبال از زبان

چون تعلیم دولت آمد مخاح بهت کاشت بر خلق باد صفت در صفت

از بفتح عالم ای اهل سخن سخن بس این سعیدیش مطبوعه قزوین

نمازخانه چه خوانند از امر در ضایع محمد رضا حال تنویر

را اهل صفت باشند تاریخ این فصل در تاریخ آموختن چارنگر



خرد و عالم داد چو خلقت گشت <sup>در کمال</sup>  
 منصف عالی دولت دولت شوکت <sup>عزت حست</sup>  
 زرقم اهل مصرع یکنی چون گل <sup>۱۲۶۴</sup>  
 باد باده که یابد را چه نغمه <sup>۱۲۶۴</sup>

از کمالی

اهل پادشاهی بخت پس از نماند  
 این نو بخش آمد <sup>۱۲۶۴</sup> نام برای شیر <sup>۱۲۶۴</sup>

چو پادشاه را دولت نواب عالی جا <sup>۱۲۶۴</sup>  
 ز اهل خوشی تاریخ از اقبال می فرورد <sup>۱۲۶۴</sup>  
 معین الدوله نواب اهل کون مجمل <sup>۱۲۶۴</sup>  
 چو شیرین بشارت ایضا شد <sup>۱۲۶۴</sup>

خوشی

۱۰۳  
۱  
پیر از دود صد یا بیست و چهار چونکه آخرت از حکم اله  
خامه اظهر تماریح سیم روزه ششمی از سال واه  
چون ماه براساست از حکم اله

گفتم زخم حسین شد جلوه ماه  
۱۲۶۵

ساعت قصری جناب خود محل از پی نذر حضرت سبطین  
بر فرازش رقم نزد این اظهر جلوه روضه امام حسین  
۱۲۶۵

سیم خرمی از سبب فضل خود و زینبند کل ارزو بر امن چید  
صیه که از اقبال تو امش کردند بمید دولت و شمت ز فرجبت

۱. بزم خرمی از مینب فضل حق چو در بر برای این جهان باز تو غیب آمد  
 ۲. صبیبه که ز اقبال تو مش کمر دند بمهر دولت و شمت سی سعید آمد  
 ۳. مراد این که یکام هنر یکن در این صبیبه نواب بس مرید آمد  
 ۴. پس اظهر از پی سالادش شو ز بوستان وزارت طی پدید آمد  
 ۱۴۶۵  
 ۵. مدام مقدم او از جند و فرخ یابد برای والد صاحب که خود مجید آمد

یافت فرزند چون حلال الدین ما و فرخ بناد و میک سرت  
 بهر تاریخ سال و ما و سعید اظهر شراختر حلال نوشت  
 ۱۲۶۵

ارادت چو سجده کرم طریش احسن و نبشت  
 اظهر نبوشت بر فراش این مسجد بن نبی مین است  
 ۱۴۶۵



کرد و تعمیر چون از بدو نجات  
 قصر بهر کاه و شورش و شبن  
 بر فرازین همی نشسته  
 پای جا ازین خم حسین  
 ۱۳۹۵

کریم بخش از ارمین  
 پسند نه خاققن آمده  
 بی سال صنعتش تو ابرو آ  
 صبح مار حسن آمده  
 ۱۳۹۴

صفت  
 حوض در مسجد و آلا  
 شاد شد بر مومنی آرسا  
 ۱۳۹۴  
 ادبی تاریخ او ابرو تو  
 حوض و آلا جبه بهر مومنین

خفید چو خاققن شاه جهان  
 در جد علی با در آمد سرور

اگر بنوشته ام برای تاریخ ابداً در قبض ما و سلطان بود

رفت چون بر حسی احمد و غنی آید  
 ششون و دهم و غم علم شد اندام  
 بر سر مرقد او خامه اظهار نوشت  
 در این حادثه لیس پوشی را یادام

از بهر سال نقل چنین شد ای من  
 رفیق کجاست بنیت

چون قصر رفیع از مدار الدوله  
 بر لوح فراز طاق خوش نقشید  
 بنوشته خوش اظهار برای تاریخ  
 دل چسب قصر روح افزا است

دستخط  
دستخط  
دستخط

بجایگاه رسیده و در آنجا  
جوانی کت و جواهرات  
۱۲۳۸

قدم زد در جماعت و در وقت  
بمیان جایگاه ایستاد

راجه نامدار لندن  
حبیبی سی آی آی اندا  
۱۲۶۵

جانی محمد خان فرزند  
بروچ فرار در قم زاده

ببین مقدس کردید عالم را  
قدم زد در جماعت و در وقت  
دو مارخ از پی سال



عطاش چو فرزند قریح تبار  
پی آسمان قدر عالم پناه  
رودا قدر قسم بهر میلاد  
چه این نور چشم جهاندار شاه  
۱۲۳۶

تو اُم است از دلالت مسعود  
دولت و صولت غیر القدر  
خوش بخواهند سر بران بحضور  
این رهی شوکت غیر القدر  
۱۳۳۵

غیر القدر آمد چو بعالم  
فروید اندر جهان سامان شوکت  
نوشت اقبال اندر طالع  
زال از رفعت و اشراف  
۱۳۳۵ ۱۳۳۶

از به مباشرت مکان خست  
مرد و و جهان و نه مسلمان

اگر تو بخوان برای تاریخ  
لغت آبادخانه ان  
۱۳۴۵

مطهر علی ان امیر نامه ها  
سنة شوش و شوشه نهار در

این قدر خدا چرا شکار شده  
منم از شکی نداشت  
۱۲۶۴

جوابی منی حامد علی خان بهادر  
بر همی دستون کی اس آمد سی پا

سوی مشتربا خبر کهنه من  
یه حامد علی کیا ہی تشبهت لای













